



تاریخ تحلیلی - انتقادی جریان اصلاحات

بخش سوم: «علل ریزش بدنه اجتماعی اصلاح طلبی سکولار»

مهدی جمشیدی^۱

چکیده

این مقاله به مطالعه علل ناکامی اصلاح طلبی سکولار در عرصه انتخابات اختصاص دارد که در راستای آن به هشت علت پرداخته شده است: تداوم سیاست تعدیل اقتصادی، تمرکز محض بر دغدغه‌های سیاسی و روشنفکرانه، ستیز با باورها و ارزش‌های اسلامی و انقلابی، کشمکش درونی اصلاح طلبان، ناتوانی خاتمی در برآورده کردن مطالبات ساختارشکنانه، غوغازیستی و تنش آفرینی اصلاح طلبان، روشنگری‌های نیروها و جریان‌های انقلابی و متعهد و امدادهای غیبی برخاسته از دعای صالحان؛ این عوامل در کنار یکدیگر سبب شدند تا بخش بزرگی از بدنه اجتماعی اصلاح طلبان از آنها رویگردان و ناامید شوند و به رویکردها و جریان‌های دیگر گرایش پیدا کنند.

مقدمه

درباره افول اصلاح طلبان، به معنایی که در مقدمه این اثر گفته شد، تردیدی در میان

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی



نیست. سعید حجاریان، با صراحت کامل انتخابات شوراهای شهر و روستا را نقطه پایان اصلاحات می‌داند: «انتخابات شوراها، نقطه پایان اصلاحات بود.»^۱ این در حالی بود که اصلاح‌طلبان، با قطعیت از برگشت‌ناپذیری اصلاحات سخن می‌گفتند و معتقد بودند که آموزه‌های اصلاحات، بر سرنوشت انقلاب، سایه خواهد افکند:

اصلاحات، برگشت‌ناپذیر است. اصلاحات به لحاظ شکل و فرم و حکومت، حتی اگر برگشت‌پذیر باشد، از لحاظ ساختار و تقاضای جامعه، برگشت‌ناپذیر است.^۲

به تدریج، تب اصلاحات و اصلاح‌طلبی در جامعه فروکش کرد و هیجانات و احساسات، به سردی گرایید. به تعبیر یک مورخ، «شور و شوق لیبرال‌مآبانه دود شد و به هوارفت».^۳ اگر چه اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۷۶، دارای پایگاه اجتماعی وسیعی بودند و این پایگاه اجتماعی در سال‌های بعد، گسترش بیشتری یافت، اما دیری نپایید که بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبان دچار ریزش فراوانی شد و آنها منزلت و موقعیت اجتماعی خود را تا حدود بسیار زیادی از دست دادند. دیگر حتی شخص محمد خاتمی نیز نمی‌توانست توجه افکار عمومی را به سوی خود جلب کند و آرای مردم را در سبد انتخاباتی اصلاح‌طلبان بریزد. پروژه اصلاحات و شعارهای داغ و محرک اصلاح‌طلبان، دیگر قادر به تولید بسیج اجتماعی نبود.

در این بخش، زمینه‌ها و عللی را برمی‌شماریم که موجب زوال اقبال و اعتماد مردم به اصلاح‌طلبان و خروج تدریجی آنها از حاکمیت سیاسی شد.

۱. تداوم یافتن سیاست تعدیل اقتصادی

جهت‌گیری اقتصادی هر دو دولت‌سازندگی و اصلاحات، یکسان بود؛ چرا که آنها سیاست تعدیل اقتصادی را در پیش گرفتند؛^۴ در واقع باید گفت:

اقتصاد دولت‌نوسازی [دولت‌اصلاحات] همان اقتصاد دولت‌بازسازی [دولت‌سازندگی] بود. مدیران اقتصادی دولت‌نوسازی همان مدیران اقتصادی دولت‌بازسازی بودند در قالب همان تئوری اقتصادی.^۵

۱. حسین سلیمی (به کوشش)، *کالبدشکافی ذهنیت اصلاح‌گرایان*، سعید حجاریان، «سوته‌دلان، گرد هم آمدند»، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۴، ص ۶۵.

۲. عباس عبدی، *انقلاب علیه تحقیر*، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۰، ص ۴۸۴.

۳. پرواند ابراهامیان، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، ۱۳۸۹، نی، ص ۳۳۵.

۴. محمد مالجو، «سه دولت: جامعه‌شناسی دولت‌های پس از انقلاب»، *شهروند/مروز*، ۱۳۸۶/۱۱/۱۴، ص ۱۰۱.

۵. ابراهیم فیاض، «آرامش و ثبات: نتیجه‌احیای ارزش‌ها»، *ایران*، ۱۳۸۶/۱۲/۸، ص ۱۷.

اساساً حوزه اقتصاد در دولت اصلاحات، منزلت در خور توجهی نداشت و استراتژی اصلاح طلبان، تنها به توسعه سیاسی بها می داد و از اقتصاد، غفلت کرده بود. رهبر معظم انقلاب در طول دوران حاکمیت اصلاح طلبان، همواره دولت را به اولویت بخشیدن به اقتصاد و گره گشایی از معضلات محسوس اقتصادی تشویق می کردند، اما دولت همچنان رویه خود را ادامه می داد

از این رو، پیامدهای ناگوار سیاست تعدیل اقتصادی، گریبان اصلاح طلبان را نیز گرفت و طبقات متوسط و ضعیف جامعه را از آنان بسیار سرخورده و ناخرسند ساخت. البته نکته مهم تر این است که اساساً حوزه اقتصاد در دولت اصلاحات، منزلت در خور توجهی نداشت و استراتژی اصلاح طلبان، تنها به توسعه سیاسی بها می داد و از اقتصاد، غفلت کرده بود. رهبر معظم انقلاب در طول دوران حاکمیت اصلاح طلبان، همواره دولت را به اولویت بخشیدن به اقتصاد و گره گشایی از معضلات محسوس اقتصادی تشویق می کردند، اما دولت همچنان رویه خود را ادامه می داد:

گاهی یک مسئله، «مسئله اصلی» ماست؛ اما بر ما یک «مسئله فرعی» را تحمیل می کنند، که مسئله عمده ما می شود؛ کما اینکه الان ملاحظه کنید؛ مسئله قتل ها [ای زنجیره ای]، مسئله عمده کشور شد. آیا واقعاً مسئله عمده کشور، این چند فقره قتلی است که اتفاق افتاد؟! [...] این همه مسائل و معضلات مردم وجود دارد؛ همه اینها کنار رفت و در برهه ای از زمان، اغلب بحث ها، یا اغلب همت ها، مسئله قتل ها شد! این گونه نمی شود کار را با موفقیت ادامه داد و پیش برد. [...] مهم ترین مسئله، «مسئله اقتصادی» است.^۱

ایشان در جای دیگری نیز به همین واقعیت اصرار می ورزد و می گوید:

به اعتقاد من، امروز فوری ترین کار این است که به مسائل اقتصادی و مسئله معیشت و در رأس همه، مسئله اشتغال، با جدیت پرداخته شود.^۲

۲. تمرکز محض بر دغدغه های سیاسی و روشنفکرانه

بر خلاف دولت سازندگی که قائل به اصالت «توسعه اقتصادی» بود، اصلاح طلبان بر

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس جمهور و هیئت وزیران، ۱۳۷۸/۶/۲.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری محمد خاتمی، ۱۳۸۰/۵/۱۱.





اولویت و تقدم «توسعه سیاسی» اصرار ورزیدند.^۱

قول به اینکه توسعه سیاسی در اولویت نیست و به جای آن باید به اقتصاد پرداخت، سخن غیر حقیقی است. [...] نه فقط تحقق عمیق تر دموکراسی و حقوق بشر به خودی خود موضوعیت جدی دارد [...] بلکه سرمایه گذاری خارجی، سرمایه گذاری داخلی، ورود تکنولوژی، برنامه ریزی اقتصادی و... به عنوان لوازم توسعه اقتصادی، تا حدود زیادی متوقف بر توسعه سیاسی - فرهنگی است.^۲

آنها مطالبات و خواسته های توده های مردم را به چند اصطلاح سیاسی و روشنفکرانه تقلیل دادند و نیازهای ضروری و حقیقی مردم را به فراموشی سپردند:

دوم خرداد، یک پدیده کاملاً سیاسی است. در دوم خرداد، مطالبات اقتصادی برای مردم اصل نبود، [بلکه] سیاست، مسئله مبرم و اصلی بود.^۳

[در دوم خرداد] خواست مردم این بود که حداقل به عنوان یک شهروند، به رسمیت شناخته شوند.^۴

البته خاتمی از آغاز فعالیت های انتخاباتی در سال ۷۶، هیچ گونه تأکید و تمرکز بر عرصه اقتصادی نکرد و به معضلات و مشکلات آن، بهای چندانی نداد:

از حیث شعارهای انتخاباتی نیز آقای خاتمی بر عکس رقبا، خود، هیچ گونه شعاری مبنی بر رفاه اقتصادی و یا حتی رشد کوتاه مدت اقتصادی عنوان نکرد. آنچه باعث اقبال مردم (از فقیر و غنی) به او شد، دست گذاشتن بر روی فشارهای سیاسی و فرهنگی و نمایش چشم اندازی امیدبخش به نام جامعه مدنی بود.^۵

در واقع، آنها دغدغه ها و علایق گروهی خودشان را فراگیر و عمومی جلوه دادند.^۶ می توان گفت:

از آنجایی که آنها تحولات اجتماعی ایران تا پیدایی حماسه دوم خرداد را توراتی در قالب نظریه نوسازی می دیدند، انتخابات سال ۷۶ را تماماً

۱. سعید حجازیان، جمهوریّت؛ افسون زدایی از قدرت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۶۱۹-۶۱۱.

۲. مرتضی مردیها، با مسئولیت سردبیر؛ مقدمه ای بر پروژه اصلاح، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۵۱-۵۰.

۳. سعید حجازیان، «دوم خرداد: بیم ها و امیدها، پیام ها و چشم اندازها»، راه نو، س ۱، ۱۳۷۷، ش ۵، ص ۱۷.

۴. مرتضی مردیها، همان، ص ۴۷.

۵. همان، ص ۴۶.

۶. حسین کچوئیان، «مشکل، تجددمآبی تاریخ است»، سوره، دوره جدید، ش ۲۳، بهمن و اسفند، ص ۲۳-۱۸.

به عنوان جنبشی سیاسی، آن هم از نوع تجددخواهانه و سکولاریستی آن به حساب می‌آوردند. [...] از نظر آنها نیاز یا مشکل جامعه ایران، خالصاً سیاسی بوده و رأی مردم به حساب آقای خاتمی، رأیی برای پی‌گیری صرف توسعه سیاسی است.^۱

سرانجام، «بی‌توجهی افراطیون به دغدغه‌های اصلی مردم»،^۲ آنها را به جریانی نخبه‌گرا تبدیل کرد که سعی داشتند «مطالبات خود را به عنوان مطالبات توده‌ها عرضه کنند».^۳ به بیان دیگر:

جنبش اصلاحات از تجمیع قدرت‌های کوچک زیربنه‌های اجتماعی و با توسل به میکروفیزیک قدرت و امر اجتماعی شکل گرفت و نه با توسل به قدرتی که در حوزه سیاست وجود دارد، اما بعد از پیروزی، سیاست، سایه سنگین خود را بر اصلاحات انداخت و عقبه اجتماعی به فراموشی سپرده شد و عرصه سیاست بر عرصه اجتماعی، تفوق و ارجحیت پیدا کرد.^۴

اولین انتقاد به اصلاحات این است که نخبه‌گرا بود؛ یعنی اصلاحات می‌توانست [می‌خواست] همه مسائل را در سطح بالای نخبگان حکومتی حل کند. [...] نخبگان [اصلاح طلب] فکر کردند که همه مسائل خودشان را در حلقه‌های بسته چانه‌زنی می‌توانند بدون این که فشار و حمایت اجتماعی پشتیبان‌شان باشد، حل کنند.^۵

اعتراض بخش‌های بزرگی از مردم به دولت سازندگی - که سبب روی آوردن آنها به دولت اصلاحات شد - اعتراضی تک‌ساحتی و تنها از جنبه تمایلات و مطالبات سیاسی نبود، بلکه اعتراضی چندساحتی بود، اما روشنفکر مآبی اصلاح طلبان موجب گردید که دچار تحلیل‌های غیر واقعی شوند و از علایق و عقاید اکثریت فاصله بگیرند:

در دوران اصلاحات ما دچار نخبه‌گرایی و دوری از حوزه اجتماعی شدیم [...] برای مثال، روشنفکران مذهبی ما همه‌شان از مسجد بیرون آمدند، اما به جرئت می‌شود گفت که در بیست سال گذشته، بسیاری از

۱. حسین کچوئیان، کندوکا و در ماهیت معمایی ایران: جهانی‌سازی، دموکراسی‌سازی و جامعه‌شناسی سیاسی ایران، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ص ۵۰-۴۹.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. همان، ص ۵۴.

۴. محمدرضا تاجیک، «بازگشت به نقطه صفر اصلاحات»، کارگزاران، ۱۳۸۷/۳/۲۱، ص ۸.

۵. حسین سلیمی (به کوشش)، همان، ص ۶۳.

آنها پایشان را در هیچ مسجدی نگذاشته‌اند مگر برای شرکت در مجلس تر حیم، حال آن که مسجد یکی از همین حوزه‌های عمومی است.^۱ مشکل مهم رهبران اصلاح طلب آن بود که خود را در جایگاه روشنفکر تعریف می‌کردند و حرکات و رفتارشان بیشتر روشنفکری بود. ایراد آن بود که بحث‌های تئوریک مختلفی چون جامعه مدنی، توسعه سیاسی و بحث‌هایی از این قبیل، به دل مشغولی اصلی سیاستمداران تبدیل شد.^۲ در همان سال‌ها، رهبر معظم انقلاب نسبت به آسیب‌های «گروه‌های خاص» بر «توده‌های مردم» هشدار داده و تأکید کردند که دولت باید نیازها و حوایج عامه مردم را در نظر بگیرد:

در زمینه کارها، باید اساس را «مردم» قرار داد. [...] گاهی اوقات، منافع و خواست «عامه مردم»، با منافع «گروه‌های خاص»، تعارض پیدا می‌کند. [...] جاهایی است که اگر اقدامی را در زمینه صنعت، در زمینه مسائل اقتصادی، در زمینه مسائل پولی، در زمینه مسائل فرهنگی و در زمینه مسائل گوناگون انجام دهیم، به نفع مردم است؛ اما گروه‌های خاصی در جامعه هستند - [از قبیل] گروه‌های پولی، مالی، اقتصادی، ثروتمندان، گروه‌های فرهنگی و گروه‌های سیاسی - که اینها متضرر خواهند شد.^۳

با این حال، هشدار یادشده و موارد متعدد دیگری از این دست، استراتژی دولت اصلاحات را تغییر نداد و روند خاص گرایبی، همچنان ادامه یافت. «در پیش گرفتن الگوی توسعه سیاسی و دمیدن در ساز و کارهای حزبی و رقابتی و تشدید تکثر و تنافر درونی، به منزله راهکاری محوری [...]، خطای استراتژیک جریان دوم خرداد بوده»؛ زیرا اتخاذ چنین راهبردی مستلزم حصول پیش‌نیازها، مقدمات و شرایط اجتماعی خاصی است که برخی از آنها عبارت‌اند از رسیدن به حدی از رونق اقتصادی سالم و کارآمد، سامان‌یافتگی و ثبات اجتماعی نسبی و بهبود نسبی در شاخص‌های نابرابری؛^۴ اما در صورتی که مقدمات و مقومات یادشده به فراموشی سپرده

۱. عمادالدین باقی، «چگونه نسل انقلابی، اصلاح طلب شد؟»، *شهروند/مروز*، س ۲، ش ۲۶، ۱۴ بهمن، ص ۱۷.

۲. علی میرسیاسی، «اصلاح طلبان، اپوزیسیون نبودند»، *مهرنامه*، س ۱، ش ۱، اسفند ۱۳۸۸، ص ۸۳.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس‌جمهور و هیئت وزیران، ۱۳۷۶/۶/۲.

۴. امین کریم‌الدینی (به کوشش)، *مشروعیت/اصلاحات و آینده‌ان*؛ مجموعه گفت‌وگوهای راهبردی، علیرضا شجاعی‌زند، «اصلاحات؛ ایدئولوژی یا راهبرد؟»، تهران، همشهری، ص ۱۹۲.

شود، دنبال کردن توسعه سیاسی، کاری عبث و بی‌فراجم خواهد بود:

توسعه سیاسی به شکل دفعتی و تزریقی و بدون پیمودن مقدمات و فراهم آوردن ملزومات و مقومات آن، چیزی جز صورتی فانتزی و ویتزینی از توسعه پدید نخواهد آورد و جز به سرگرمی اوقات فراغت نخبگان مرفه و بریده از اجتماع بدل نخواهد شد.^۱

از این رو، اکنون اصلاح‌طلبان برای بازسازی هژمونی از دست رفته خود و بازتولید مقبولیت اجتماعی‌شان، در پی «بازگشت به عرصه اجتماعی» هستند. اما جالب است که برخی از نیروهای اصلاح‌طلب همچنان بر ایده نخستین خود - که ناکارآمدی آن روشن‌گشته - پای می‌فشرند و می‌گویند «حل مشکل سیاسی در ایران، حل مسائل اقتصادی و فرهنگی را ممکن می‌کند».^۲

تأکید اصلاح‌طلبان در طول حدود یک دهه حاکمیت سیاسی خود، تنها بر روی پاره‌ای از مفاهیم سیاسی، دانشگاهی و انتزاعی و نامحسوس بود؛ چرا که ریشه در آداب و عایق روشنفکرانه آنها داشت، نه در واقعیت‌های موجود در جامعه که به چشم می‌آمدند و آشکار بودند. تکرار این گفتمان «کلاسی» و «شبه‌درسی» برای توده‌های مردم، ملال‌آور و کسالت‌بار بود. آنها نمی‌توانستند میان این شعارها و آرمان‌ها و واقعیت‌های عینی زندگی روزمره خود، رابطه و پیوندی برقرار کنند.^۳

اصلاح‌طلبان همانند جمعی «روشنفکر برج عاج‌نشین»، با تکیه بر ادبیات و مفاهیمی با مردم سخن می‌گفتند که اگر چه در کوتاه‌مدت، جذاب و گیرا به نظر می‌رسید و می‌توانست طبقه متوسط مدرن را به سوی خود جلب نماید، اما به تدریج، انتزاعی بودن و ناکارآمدی عملی آن عریان می‌شد. شاید چنین گفتمانی در خور یک «روشنفکر» باشد اما «رئیس‌جمهور» که «عالی‌ترین مقام اجرایی» کشور است و می‌باید در حوزه «اجرا» و «اقدام» و «عمل» گام نهد، برای زمان طولانی نمی‌تواند بر آن تمرکز کند و افکار عمومی را با خود همراه سازد. در همین حال که اصلاح‌طلبان سرگرم بحث‌های سیاسی و مطالبات روشنفکرانه خود بودند، اصول‌گرایان توانستند مفاهیم غبارگرفته و به فراموشی سپرده‌شده گفتمان انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) را دوباره به عرصه عمومی آورند و گفتمان رقیب را مغلوب سازند:

۱. همان، ص ۱۹۳-۱۹۲.

۲. حمیدرضا جلالی‌پور، «آگاهی، روح جامعه است»، شرق (ضمیمه)، س ۵، ش ۱۰۹۳، اول آبان، ص ۳.

۳. هانتینگتون می‌نویسد: «یک اصلاح‌گر باید میان دگرگونی در ساختار اجتماعی-اقتصادی و دگرگونی در نهادهای سیاسی، توازن برقرار کند و این دو را در چنان ارتباطی قرار بدهد که هیچ‌یک، مزاحم دیگری نگردد.»





این که چرا در این دوره، واکنش اصلاح طلبانه وجه غالب رفتار اقشار تأثیر گذار را تشکیل می دهد، دلیل گوناگونی دارد که یکی از آنها، نفوذ گفتمان اصلاح طلبی در عرصه فکری جامعه است. تا زمانی که این گفتمان در عرصه فکری، رقیب جدی ندارد، جنبش اصلاحی از یکی از عناصر پویایی خود برخوردار است. اگر روزی گفتمان اصلاحی، یک رقیب فکری جدید پیدا کند، به طوری که آن گفتمان بتواند دل و ذهن اقشار تأثیر گذار جامعه را به خود مشغول کند، در آن صورت می توان از افول جنبش اصلاحی سخن به میان آورد.^۱

از یک سو، گفتمان اصلاح طلبی به تدریج، نفوذ اجتماعی خود را از دست داد و رنگ باخت و از سوی دیگر، گفتمان اصول گرایی به عنوان رقیب فکری جدی پا به فضای اجتماعی نهاد و توانست نیازها و دغدغه های حقیقی توده های مردم را کشف و با تولید ادبیات مناسب، به آن پاسخ در خور بدهد. اصلاح طلبان که بسیار بر عقبه اجتماعی خود پای می فشردند و آن را به ابزاری برای «فشار از پایین» تبدیل کرده بودند، شاید هیچ گاه تصور نمی کردند به این سرعت، نفوذ اجتماعی خود را از دست می دهند و قدرت سیاسی و افکار عمومی را به رقیب خود واگذار می کنند. چهره سازی شیطنی از رقیبان سیاسی و منحصر ساختن دغدغه خود به دموکراسی، شاید برای سال های محدود و زودگذری بتواند به عنوان وسیله ای برای جذب رأی تبدیل شود، اما جامعه یک شأن و یک مطالبه ندارد و دیری نمی پاید که دغدغه ها و خواسته های به فراموشی سپرده شده، محرک و مولد شکل گیری بسیج اجتماعی جدیدی خواهند شد.

۳. ستیز با ارزش های اسلامی و انقلابی

بدون شک، در هیچ مقطعی از دوران پس از انقلاب اسلامی همچون سال های حاکمیت اصلاح طلبان، ارزش های فکری و رفتاری اسلامی و انقلابی تضعیف و حتی انکار نشدند. قطعاً سیاه ترین و شرم آورترین رویکرد اصلاح طلبان، در این زمینه به چشم می خورد: «دولت اصلاحات» منجر به روی کار آمدن تفکری شد که می گفت اندیشه امام در موزه های تاریخ رفت؛ یعنی تفکری که انقلاب را تمام شده می دانست.^۲ یکی از اصلاح طلبان در این باره می گوید:

۱. حمیدرضا جلائی پور، جامعه شناسی جنبش های اجتماعی، تهران، طرح نو، ص ۴۶۰.

۲. ابراهیم فیاض، همان، ص ۱۳.

زیر سؤال بردن تمام گذشته برای جامعه‌ای که از یک مشارکت توده‌ای برخوردار بوده و در واقع، گذشته‌اش به مقدار زیادی همراه با مشارکت زیادی بوده، نگران‌کننده است. [...] وقتی در جامعه‌ای که به تناوب چند میلیون نفر در یک جنگ شرکت کرده‌اند، این اقشار را زیر سؤال می‌برید همه اقشار احساس ناامنی جدی می‌کنند.^۱

در این قلمرو، عملکرد «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» دولت اصلاحات به شدت نامطلوب بود؛ به طوری که مقام معظم رهبری چندین مرتبه در دیدارهای خود با برخی از مسئولین، آشکارا بر عدم رضایت خود از عملکرد دولت اصلاحات در زمینه فرهنگ تأکید کردند! حتی ماجرا به جایی رسید که بسیاری از طلاب و علمای حوزه و برخی از مراجع عظام تقلید، تحصن سه‌روزه‌ای را در اعتراض به عملکرد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ترتیب دادند. تفکر فرهنگی اصلاح‌طلبان مبتنی بر «کاهش سیاست‌های کنترل و مجازات نسبت به پدیده فرهنگی عمومی»، «پذیرش خرده‌فرهنگ‌های موجود»، «رواج تساهل و مدارای فرهنگی»، «ضرورت گسترش ارتباطات فرهنگی با خارج از کشور»، «گسترش و حرمت قلمرو خصوصی زندگی افراد» و «واردی از این دست بود اما در این میان، تساهل و تسامح، کلیدی‌ترین مفاهیم تفکر فرهنگی اصلاح‌طلبان به شمار می‌رفت.^۲ اگر در دهه اول انقلاب، بحث‌هایی از قبیل «امر به معروف و نهی از منکر» و «انقلاب فرهنگی» جزء دغدغه‌های فرهنگی اصلی حاکمیت سیاسی به شمار می‌آمد،

۱. علیرضا علوی تبار، «دولت نهم، سوار بر گفتمان اقشار پایین است»، *اعتماد ملی*، ۱۳۸۶/۸/۲۱، ص ۹.

۲. اصلاح‌طلبان سکولار با تأثیرپذیری عمیق از آموزه‌های لیبرالیستی، نظریه «فطرت» را که یکی از ارکان انسان‌شناسی اسلامی است، رد می‌کنند و بر این باورند که این نظریه، بخشی از خواسته‌ها و تمایلات انسان را، مذموم و ممنوع اعلام می‌نماید، در حالی که لیبرالیسم، خواسته‌ها و تمایلات انسان را با معیاری غیر از خود انسان نمی‌سنجد و هیچ‌گونه الگو و مبنای بیرونی را به وی تحمیل نمی‌کند:

نظریه «فطرت» در ایران، شکاف عمیقی میان امیال و آرزوهای واقعی، و امیال بیان‌شده یا ظاهر شده آنها ایجاد کرده است. این نظریه با تصویر خاصی که از انسان دارد- هر تصویری که باشد- بخشی از امیال و آرزوها را غیر واقعی اعلام می‌کند، اما دیدگاه لیبرال این شکاف را پر می‌کند: از نظر لیبرال‌ها، امیال ظاهری همان امیال واقعی افراد هستند، هر چه که باشند. از نقاط افتراق «لیبرال‌های دین‌دار» و «اقتدارگرایان دین‌دار»، همین موضوع امیال است. (مجید محمدی، *لیبرالیسم/ ایرانی: الگوی ناتمام*، تهران، جامعه ایرانیان، ص ۲۸۶).

در اینجا، نوع «نگاه انسان‌شناختی»، بر «سیاست فرهنگی» تأثیر نهاده است؛ به گونه‌ای که دو نوع سیاست فرهنگی پدید آورده است. برخلاف تفسیر بالا، مسئله مناقشه‌برانگیز در این باره، مربوط به امیال واقعی و امیال غیر واقعی نیست، بلکه بحث بر سر این است که آیا انسان مستقل از امیالش، صراط و مدار مشخصی برای وصول به تکامل و سعادت دارد، یا همه صراط‌ها و مدارها برای او، علی‌السویه و تنها وابسته به گرایش و علاقه وی است؟ بر اساس «نظریه فطرت»- که نظریه برآمده از متن قرآن کریم است- انسان واجد بعدی الهی و عالی است که می‌باید ابعاد حیوانی و مادی خویش را به خدمت آن درآورد. بنابراین، در نظریه فطرت، سخن بر سر «تعديل» کردن امیال است و نه «تعطیل» کردن آنها.



[دولت اصلاحات] منبجر
به روی کار آمدن تفکری
شد که می‌گفت اندیشه امام
در موزه‌های تاریخ رفت؛
یعنی تفکری که انقلاب را
تمام شده می‌دانست

در دهه دوم انقلاب با استقرار یافتن اصلاح‌طلبان، علایق و نگرش‌های دیگری جایگزین شدند که به شدت متأثر از انگاره‌های لیبرالیستی بودند. در واقع، سیاست‌های فرهنگی، مورد تجدیدنظر و بازبینی اساسی قرار گرفتند. اصلاح‌طلبان با این استدلال که مداخله خشونت‌آمیز برای اصلاح فرهنگ عمومی، راه به جایی نمی‌برد و باید خواسته‌ها و مطالبات اجتماعی موجود را درک کرد و به آنها پاسخ مثبت داد، ساحت فرهنگ را به حال خود رها ساختند و حتی تا حدود زیادی، مجال و میدان برای صف‌آرایی نیروهای اجتماعی لیبرال و سکولار فراهم ساختند. در این چهارچوب نظری، به نام «آزادی فرهنگی»، «باحی‌گری فرهنگی» رسمیت یافت و ناهنجاری‌ها و انحراف‌ها به بهانه ناگزیر بودن تنوع‌ها و تفاوت‌های فرهنگی، برتابیده شد. اگرچه اصلاح‌طلبان خود در جست‌وجوی دموکراتیزه کردن و سکولاریزه کردن فرهنگ عمومی مردم ایران بودند، اما آنگاه که سخن از رسالت‌های فرهنگی دولت اسلامی و ضرورت بسط و نشر باورها و ارزش‌ها به میان می‌آمد، آنها به «ناکامی تاریخی پروژه‌های کنترل فرهنگی»، «مهندسی‌ناپذیری فرهنگ»، «ایدئولوژیک‌نکردن فضای عمومی جامعه»، «مقاومت اجتماعی در برابر مداخله دولت در فرهنگ» و... پای می‌فشردند.^۱

مطبوعات زنجیره‌ای، کتاب‌ها، سخنرانی‌های عمومی، فیلم‌ها و تولیدات موسیقی از جمله ابزارهایی بودند که در راستای ضدیت با عقاید و احکام اسلامی و همسویی با فرهنگ و تفکر غربی به کار گرفته شدند. تعدد قرائت‌ها از دین، کثرت‌گرایی دینی، عرفان و معنویت بدون شریعت و دین، نسبیت معرفت دینی، نسبیت ارزش‌های دینی، تاریخ‌مندی برخی از احکام اسلام، تفکیک دین از سیاست، اومانیسیم، لیبرالیسم، راسیونالیسم، اسلام‌منهای روحانیت، استبدادی بودن ولایت فقیه، تساهل و تسامح،

۱. ژرژ بوردو ادعا می‌کند که برخلاف تلقی شایع، میان «مداخله دولت» و «لیبرالیسم»، تناقض بنیادینی وجود ندارد. واقعیت این است که وظیفه‌کناره‌جویی که لیبرالیسم در حوزه خود، به دولت تحمیل می‌کند، نسبت به مقتضیات اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سنجیده می‌شود. به بیان دیگر، تغییر درون‌مایه وظیفه‌کناره‌جویی دولت را باید در پیوند با موقعیتی دید که اوضاع و احوال زمانه، برای آزادی فراهم می‌آورد. هر اندازه، آزادی بدون برخورد با موانع گذرناپذیر به خودمختاری فردی، امکان شکوفایی بیشتری ببخشد، نقش دولت کم‌رنگ‌تر می‌شود. برعکس، هر اندازه آزادی بیشتر مورد تهدید قرار گیرد، دولت نه تنها صلاحیت، بلکه وظیفه مداخله می‌یابد. از دیدگاه لیبرالیسم، دولت همواره در خدمت جامعه است، ولی این خدمت‌گزاری لزوماً به معنی موضع انفعالی دولت نیست، از این رو، دولت در صورت لزوم می‌تواند به اعمالی برای حفاظت از آزادی دست بزند. نقش دولت در روند تحول عملکرد لیبرالیسم، از تماشاگر به ژاندارم، به قیام و سرانجام به بیمه‌گر، دگرگونی یافته است. (ژرژ بوردو، لیبرالیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نی، ص ۵۸-۵۷).

ولنگاری اخلاقی، روابط آزاد دختر و پسر، آزادی استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای، مخالفت با جهاد و شهادت‌طلبی و... از جمله صدها مقوله متضاد با اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی بود که از سوی اصلاح‌طلبان بیان و تأیید و ترویج شدند.

حتی آن‌گاه که مجلس ششم در پی در دستور کار قرار دادن طرح «اصلاح قانون مطبوعات» بود، از آنجا که این طرح کاملاً با مصالح فرهنگی و ارزشی جامعه منافات داشت، مقام معظم رهبری شخصاً وارد میدان شده و بر اساس حکم حکومتی، آن طرح را برای همیشه از دستور کار مجلس خارج کردند. همچنین به دنبال حمایت قاطع «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» از عضو خود هاشم آغا‌جری که در یک سخنرانی عمومی به مقدسات اسلامی اهانت کرده بود، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، طی بیانیه‌ای صریحاً این سازمان را «نامشروع» معرفی کرد؛ دیگر این که، در حالی کنوانسیون «رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» به تصویب دولت و مجلس رسید که با بسیاری از احکام شرعی ضدیت داشت. در نتیجه، باید این برهه از انقلاب را برهه تجدیدنظرطلبی در اصول، ارزش‌ها و آرمان‌ها خواند. بسیاری از این تجدیدنظرطلبی‌ها و اصول‌گریزی‌ها ریشه در غرب‌زدگی اصحاب گفتمان‌های سازندگی و اصلاحات داشت. خوی و منش لیبرالیستی خاتمی چیزی نبود که اختصاص به مقطع انتخابات و تبلیغات انتخابات او داشته باشد، بلکه او از مدت‌ها قبل در دام تفکر غربی گرفتار شده بود. دست کم، عملکرد او در زمان تصدی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نشان داد که از انقلاب فاصله گرفته است:

آوازه لیبرالیستی، تنها دارایی خاتمی به شمار می‌رفت. [...] خاتمی در سال‌های وزارت ارشاد برای کاهش سانسور در حوزه‌های فرهنگی تلاش کرد و روزنامه‌کیهان او را به «اشاعه فساد و فیلم‌ها و کتاب‌های غیر اخلاقی» متهم کرده بود. وی با انتقاد از این که سانسور بیش از حد سخت‌گیرانه نوعی فضای رکود و قهقرا در کشور به وجود آورده است، بی‌سر و صدا از وزارت کناره‌گیری کرد.^۱

تساهل و تسامح در عرصه سیاست فرهنگی، به روابط و مناسبات بین‌المللی او نیز سرایت یافت؛ چنان که او از برخی از اصول بنیادی و خطوط قرمز دست کشید تا غرب را به خود امیدوار سازد:

[خاتمی] به حقوق‌دانان بین‌المللی اطمینان داد که حکم سنگسار

۱. پرواند آبراهامیان، تاریخ/یران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۴.





در ایران دیگر اجرا نخواهد شد و برای کنار گذاشتن مجازات‌های بدنی تلاش خواهد کرد. [او] در گفت‌وگویی با شبکه تلویزیونی سی.ان.ان (CNN) به تمجید از غرب، به‌ویژه آمریکا پرداخت [و] از تسخیر سفارت آمریکا به دست دانشجویان اظهار تأسف کرد. [و] خاتمی [در اقدامی کاملاً نوآورانه اعلام کرد ایران راه حل استقرار دولت در فلسطین را به شرط پذیرش خود فلسطینی‌ها، قبول خواهد کرد. [او] محدودیت‌های اعمال شده بر بهاییان را کاهش داد [و] وی همچنین به بریتانیا اطمینان داد که ایران در صدد اجرای فتوای موجود در مورد سلمان رشدی نیست.^۱

البته نمی‌توان این نکته را ناگفته نهاد که کرنش‌ها و عقب‌نشینی‌های مکرر خاتمی در برابر غرب، آنها را چندان راضی نساخت و او نتوانست به همه خواسته‌های خود جامه عمل بپوشاند. انتظار این بود که در قبال امتیازات متعدد سیاسی‌ای که او به دولت‌های غربی می‌دهد، آنها نیز چند گام بلند به پیش نهند و در سیاست‌های خود تجدیدنظر جدی کنند؛ حال آن که هیچ‌گاه چنین اتفاقی رخ نداد و پروژه «تنش‌زدایی» خاتمی به صورت اعتمادسازی و امتیازدهی یک سویه درآمد. جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی ژانویه سال ۲۰۰۲، ایران را به همراه چند کشور دیگر، «محور شرارت» نامید! این واکنش، اصلاح‌طلبان را دچار یک شوک سیاسی کرد.

اصلاح‌طلبان در مجلس ششم، بیشتر به دنبال اهداف سیاسی بودند و کمتر از معضلات و مشکلات اقتصادی و معیشت‌محور سخن می‌گفتند. بی‌تردید، اولین و برجسته‌ترین دغدغه‌های نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم، دغدغه‌های سیاسی بود. پس از این، آنها به دلیل گرایش‌های آشکار لیبرالیستی خود، موادی را به تصویب رساندند که همگی دلالت بر دگراندیشی و تجدیدنظرطلبی آنها در ساحت دین و تفکر دینی داشت. به صورت خاص باید از مصوبات این مجلس در زمینه حقوق زن سخن گفت که ماهیتی فمینیستی و لیبرالیستی داشت و با فقه اسلامی سازگار نبود. آبراهامیان در این باره به صراحت می‌نویسد:

نمایندگان لیبرال همچنین اقداماتی را برای حمایت از حقوق زنان دنبال کردند. به زنان اجازه دادند تا بدون استفاده از بورسیه‌های دولتی در دانشگاه‌های خارج تحصیل کنند. نمایندگان زن در مجلس اجازه

۱. همان، ص ۳۲۹-۳۲۸.

یافتند به جای چادر از روسری استفاده کنند و به دختران دانش آموز نیز اجازه داده شد روپوش‌های رنگی بپوشند. آنان حتی طرح‌هایی را تصویب کردند که با قرائت‌های سنتی شرع، در تعارض بود. کلیه تمایزات موجود بین مرد و زن، مسلمانان و غیر مسلمانان را به هنگام ادای شهادت در دادگاه‌ها و احکام پرداخت مالی در موارد وقوع خسارت، حذف کردند. [...] در دادگاه‌های خانواده برای آنان، حق برابر طلاق قائل شدند [...]. چنین چالش صریحی با بنیادهای اساسی شریعت، در یک مجلس انتخابی در منطقه خاورمیانه، بی سابقه بود. علاوه بر این، نمایندگان مجلس، کنوانسیون رفع خشونت و تبعیض در حق زنان سازمان ملل متحد را تصویب کردند.^۱

جالب است که آبراهامیان پروایی از اعتراف به «چالش صریح مصوبات مجلس ششم با بنیادهای اساسی شریعت» ندارد و حتی تعارض آنها را باقرآن «بی سابقه» می خواند. البته این رویکرد، «بی سابقه» نبود؛ چرا که روشنفکران و اصلاح‌طلبان سکولار عهد مشروطیت نیز چنین مقاصد و اهدافی را دنبال می کردند و در گفتار و نشریات خود، باورهای سکولاریستی و دین ستیزانه‌ای از این قبیل را مطرح می ساختند. پرواند آبراهامیان در زمینه مبتنی بودن سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان بر لیبرالیسم چنین می نویسد:

اصلاح‌طلبان [برای بسیجی‌های لباس شخصی که جوانان طبقه متوسط به‌ویژه دختران را به سبب گوش دادن به موسیقی، تماشای فیلم‌های ویدئویی، استفاده از ماهواره، رعایت نکردن حجاب کامل و برگزاری میهمانی‌های خصوصی، همواره تحت فشار قرار داده بودند، محدودیت‌هایی قائل شدند.^۲

اصلاح‌طلبان، چنین اقداماتی را ورود در حریم خصوصی افراد و نوعی برخورد آمرانه و اقتدارگرایانه در حوزه فرهنگی قلمداد می کردند و همواره در مطبوعات خود، به آن اعتراض و انتقاد می نمودند. اصلاح‌طلبان یکی از موانع اجتماعی ریشه‌دار و فراگیر در مسیر اعمال سیاست‌های فرهنگی خود در سطح جامعه را، حضور و فعالیت پیوسته «نیروی مقاومت بسیج» در مساجد شهرها و همچنین دانشگاه‌های سراسر کشور

۱. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۳۳۱-۳۳۰.

۲. همان.



می دانستند.

در واقع یکی از معضل های نظری و فکری اصلاح طلبان، «تکای مطلق آنها بر نظریات علوم اجتماعی سکولار غرب» بود.^۱ همین امر سبب دورافتادگی آنها از واقعیت های جامعه ایران و سرانجام، ناکامی و سقوط آنها گردید.

مقام معظم رهبری در واکنش به سیاست فرهنگی اسلام زدا و انقلاب گریز دولت اصلاحات، بارها و بارها، لب به اعتراض تلویحی و تصریحی گشودند. ایشان در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۸، به صورت صریح و آشکار، سیاست و عملکرد فرهنگی دولت اصلاحات را، به خصوص در دو قلمرو وزارت علوم و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به نقد می کشند و اعتراضات شدیدالحنی را نسبت به اقدامات و رویکردهای مسئولین وزارتخانه های یادشده بر زبان خویش جاری می سازند که نمونه آن را کمتر به یاد داریم. این بیانات صریح و بی پرده، عمق ناخرسندی و گله مندی رهبر معظم انقلاب را از بخش های فرهنگی دولت اصلاحات نمایان می سازد و نشان می دهد که این دولت، چه اندازه از گفتمان امام خمینی و انقلاب اسلامی، فاصله گرفت و رویکرد سکولاریستی را برگزید و به کار بست:

من حقیقتاً از بعضی بخش های دولتی گله دارم و گله خودم را گفته ام. من معتقدم کم کاری انجام می گیرد. [...] مقصود این نیست که ما آن تفکر نقطه مقابل خودمان را قلع و قمع کنیم؛ ما که اهل قلع و قمع فکر نیستیم. [...] ما معتقدیم که باید یک فکر، مطرح هم بشود، گفته و نوشته هم بشود؛ ولی ما که صاحب فکر درست و منطقی و استدلال صحیح هستیم، با منطقی و استدلال نشان دهیم که این فکر، غلط است. باید در مقابل اظهارات فکری - چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اسلامی - که مخالفین و دشمنان اسلام و مقابله کنندگان با اسلام و مسلمین و نظام اسلامی مطرح می کنند، کار شود. [...] آرایش نیروهای فرهنگی بایستی یک آرایش دینی، اسلامی و انقلابی باشد؛ این برو برگرد ندارد. [...] من نگاه می کنم، می بینم که در محیط کار فرهنگی ما به عنوان اسلام، کار خیلی کمی انجام می گیرد. فرض بفرمایید وزارت ارشاد نمی آید اعلان کند که من می خواهم «سینمای اسلامی» درست کنم! [...] چرا اعلان نمی کنند؟ صریحاً بگویند که ما می خواهیم

۱. حسین کچوئیان، همان، ص ۵۰.

سینمایمان را اسلامی کنیم. [...] به این معنا تصریح شود که ما می‌خواهیم کارگردان مسلمان، فیلمنامه‌نویس و بازیگر مسلمان درست کنیم و فضای جامعه را اسلامی کنیم. چرا این تصریح نمی‌شود؟! چرا در محیط دانشگاه تصریح نمی‌شود که ما می‌خواهیم دانشگاه را اسلامی کنیم؟! [...] این ملت، مسلمان‌اند. اگر من و شما اسلام را نخواهیم، از اسلام خجالت بکشیم و این مردم بدانند، والله تأمل نمی‌کنند در این که ما را مثل هسته خرما از دهانشان درآورند و کناری پرتاب کنند! ما باید به اسلام تمسک کنیم. [...] من از وزارت ارشاد توقع دارم. البته آقای «مهاجرانی» -ظاهراً- نیستند و خودشان را راحت کردند از این که بیایند و حرف‌های ما را بشنوند! به هر حال، فرق نمی‌کند؛ چه ایشان باشند، چه نباشند، من اعتراض این است -این اعتراض را بارها هم گفته‌ام، الان هم در جمع شما می‌گویم- وزارت ارشاد در این دو سالی که ایشان در رأس این کار هستند، هیچ کار اسلامی به عنوان اسلامی ارائه نداد! [...] من سؤال این است که وزارت ارشاد، چند کتاب برای تقویت تفکر اسلامی به وجود آورده، چند تا فیلم برای تقویت مبانی فکری اسلامی و انقلابی ساخته و چند تئاتر مناسب داشته است؟ الان مرتب در این سالن‌های وابسته به وزارت ارشاد، نمایش و تئاترهایی اجرا می‌شود؛ بعضی‌هایش صد در صد ضد دین و ضد انقلاب است! [...] اگر در کنار دو، سه نمونه تئاتر از این گونه نمونه‌ها، پنج، شش نمونه هم به ما نشان می‌دادند که ما این تئاتر را به وجود آوردیم، یا این فیلم را اجرا کردیم که مبلغ اسلام است، من هیچ اعتراضی نمی‌کردم. [...] اما این طور نیست؛ هر چه هست، از آن طرف است! این اعتراض من است. من از رفتار وزارت ارشاد، راضی نیستم. [...] امروز فاسدترین رمان‌ها منتشر می‌شود! [...] در مورد دانشگاه هم همین طور است. [...] جریانی در محیط دانشگاه در صدد این است که عناصر مؤمن و انقلابی دانشگاه را در انزوای فشار قرار دهد؛ شما نباید بگذارید. اسم آن جریان فشاردهنده، هر چه می‌خواهد باشد؛ ولو اسم انجمن اسلامی! بعضی از این انجمن‌های اسلامی، نه این که اسلامی نیستند، اصلاً فاسدند! بعضی از آنها ضد اسلام‌اند! شما





نمی‌توانید از این نوع انجمن اسلامی دفاع و حمایت کنید.^۱
 رهبر معظم انقلاب در سال‌های بعد نیز درباره وجود «موج فرهنگی» بر ضد ارزش‌های اسلامی و انقلابی هشدار دادند و تأکید کردند که دشمن خارجی و در کنار آن برخی عوامل و نیروهای همسو با آن در داخل، به دنبال ترویج «اباحی‌گری اعتقادی و عملی» در جامعه هستند تا به واسطه سست و متزلزل کردن تقید و پایبندی مردم به باورها و احکام، انقلاب را دچار استحاله و فروپاشی درونی کنند:

یکی از مسائلی که دشمن به طور جدی در کشور تبلیغ می‌کند، مسئله «اباحی‌گری» است؛ اباحی‌گری اعتقادی و عملی [...] این را باید جدی بگیرد. یکی از سیاست‌های دشمنان اسلام این است که ایمان مردم را بگیرند و اعتقاد آنها به انقلاب را سلب کنند. [...] البته - متأسفانه - یک عده غافل، به صورت پادو در داخل هم همان‌ها را تبلیغ کردند و هنوز هم می‌کنند. [...] همه باید مسائل فرهنگی را جدی بگیرند. مظهر این تنهاجم، همان اباحی‌گری است که از راه خدشه در اعتقادات، تشویق جریان‌های خلاف اخلاق در جامعه و تشویق و ترویج انواع و اقسام فسادها ایجاد می‌شود.^۲

ایشان در ادامه کلام خویش، به دولت تکلیف کردند که نسبت به تظاهر اجتماعی برخی افراد و گروه‌ها به فسق و منکر، واکنش حکومتی و قهرآمیز نشان بدهد و به توصیه‌های زبانی و اخلاقی بسنده ننماید:

با شیوع منکرات و با تظاهر به آن باید مقابله کرد. اسلام، مرتکب منکر را نصیحت و هدایت می‌کند؛ اما «حد» هم برای او می‌گذارد. با صرف زبان و توصیه نمی‌شود کاری کرد. قدرت نظام باید جلو سیر فحشا و فساد را بگیرد. اجازه ندهید که هوس‌های یک عده معدود و یک گروه کوچک و اندک در داخل جامعه، موجب اغوای ذهن و فکر دختر و پسر جوان و مرد و زن مؤمنی شود که هیچ انگیزه فسادى ندارند. شما باید جلو آن گونه افراد را بگیرید. [...] اجازه ندهید عده‌ای با تکیه به نام آزادی [...] منکرات و فحشا و بی‌بندوباری را در جامعه رایج کنند.^۳

آنچه باعث تأسف بیشتر است این است که حتی پس از این همه تأکیدات و تصریحات،

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۸/۹/۲۴.
 ۲. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری محمد خاتمی، ۱۳۸۰/۵/۱۱.
 ۳. همان.

دولت اصلاحات باز هم به رویه ناصواب و ناروایی خود ادامه داد و اعتنایی به مطالبات فرهنگی مقام معظم رهبری نکرد. شخص خاتمی و بخش فرهنگی دولت اصلاحات، همچنان بر طبل «آزادی» و «تحمل مخالف» و «مدارا» کوبیدند و کوچک‌ترین برنامه‌ای را برای مقابله با روند ملموس اباحی‌گری و ولنگاری به اجرا نینهادند. نتیجه این بی‌اعتنایی و اهمال‌کاری - که ریشه در نگرش لیبرالیستی آنها داشت - شیوع و رواج هر چه بیشتر ابتدال در عرصه فرهنگ بود.

روزنامه‌های اصلاح‌طلبان که پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، قارچ‌گونه و یک‌شبه و پی‌در پی رشد و ظهور کرده بودند، مأموریت مهمی را بر عهده داشتند.^۱ اصلاح‌طلبان از انتشار این روزنامه‌ها که «روزنامه‌های زنجیره‌ای» خوانده می‌شدند، به دنبال این بودند که از طریق تیترهای درشت، اخبار هیجان‌برانگیز و التهاب‌زا، یادداشت‌های تحلیلی و...، پایگاه اجتماعی خود را حفظ و تقویت کنند و ذهنیت سیاسی هواداران خود را به صورت روزانه، تغذیه نمایند. یکی از اصلاح‌طلبان به صراحت می‌نویسد:

نقش روزنامه‌ها، صرفاً اطلاع‌رسانی نبود، بلکه آنها حامل گفتمان، اهداف، تقاضاها با تاکتیک‌ها و استراتژی جنبش اصلاحی بودند. روزنامه‌ها با بر عهده گرفتن نقش مرکز فکری این جنبش، مسیر پر پیچ و خم این حرکت را با پرهیز از خشونت در صحنه سیاسی ایران تعقیب می‌کردند. در واقع روزنامه‌ها مانند سلسله اعصابی عمل می‌کردند که در طول این دوره، به بیش از چهار میلیون تحصیل‌کرده و اهل درد برخلاف خواست محافظه‌کاران و در برابر مخالفت پی‌در پی آنها، خدمات خبری و تحلیلی می‌دادند.^۲

۱. از میان روزنامه‌های متعدد اصلاح‌طلبان، روزنامه‌هایی از قدرت تأثیر گذاری و اهمیت بیشتر برخوردار بودند: صبح‌امروز، جامعه، توس، نشاط، عصر آزادگان، خرداد، فتح، مشارکت، بیان، بهار، بنیان و نوروز. برجسته‌ترین چهره‌هایی که در این روزنامه‌ها می‌نوشتند عبارت بودند از: سعید حجازیان، علیرضا علوی تبار، محسن آرمین، عباس عبدی، اکبر گنجی، حمیدرضا جلالی‌پور، ماشاءالله شمس‌الواعظین، عمادالدین باقی، مرتضی مردیپا، مجید محمدی، ابراهیم نبوی، محمد قوچانی، علیرضا رجبی و... ظاهراً پرتیراژترین این روزنامه‌ها، روزنامه صبح‌امروز به مدیرمسئولی سعید حجازیان، بود. گفته می‌شود که تیراژ این روزنامه در روز، دویست هزار نسخه بوده است. هر چند این روزنامه‌ها به دلیل ارتکاب تخلفات ساختار شکنانه و قانون شکنی‌های مکرر، توقیف می‌شدند اما به سرعت، روزنامه زنجیره‌ای دیگری بر سر می‌آورد و همان سیاست‌ها را دنبال می‌کرد!

۲. حمیدرضا جلالی‌پور، همان، ص ۲۳۵-۲۳۴.





مقام معظم رهبری در واکنش به سیاست فرهنگی اسلام‌زدا و انقلاب‌گریز دولت اصلاحات، بارها و بارها، لب به اعتراض تلویحی و تصریحی گشودند. ایشان در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۸، به صورت صریح و آشکار، سیاست و عملکرد فرهنگی دولت اصلاحات را، به‌خصوص در دو قلمرو وزارت علوم و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به نقد می‌کشند و اعتراضات شدیدالحنی را نسبت به اقدامات و رویکردهای مسئولین وزارتخانه‌های یادشده بر زبان خویش جاری می‌سازند

تا مدت‌ها، همین «روزنامه‌های زنجیره‌ای»، اصلی‌ترین محرک بسیج اجتماعی اصلاح‌طلبان به شمار می‌آمدند و به خط مقدم تقابل اصلاح‌طلبان با ارزش‌های اسلامی و انقلابی تبدیل شده بودند.

در واکنش به قداست‌شکنی‌ها و حجم‌های مکرر روزنامه‌های زنجیره‌ای جریان اصلاحات به مبانی اسلام و ارزش‌های انقلاب، مقام معظم رهبری دیداری را با جوانان در مصلاهی بزرگ تهران در سال ۱۳۷۹ ترتیب دادند و در آن، از این مطبوعات به عنوان پایگاه‌های

دشمن یاد کردند. ایشان در این سخنرانی با اشاره به شارلاتانیسم مطبوعاتی راه افتاده از سوی روزنامه‌های زنجیره‌ای جریان اصلاحات، به مسئولین نظام امر کردند که این روند مضر و مخرب را متوقف کنند:

بعضی از این مطبوعاتی که امروز هستند، پایگاه‌های دشمن‌اند؛ همان کاری را می‌کنند که رادیو و تلویزیون‌های بی‌بی‌سی و امریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند بکنند! [...] امروز مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه همتشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت به نظام است! ده عنوان، پانزده عنوان روزنامه، گویا از یک مرکز هدایت می‌شوند؛ با تیتروهای شبیه به هم در قضایای مختلف. [...] این یک نوع شارلاتانیسم مطبوعاتی است که امروز بعضی از مطبوعات در پیش گرفته‌اند! [...] در لابه‌لای همین‌ها اثر انگشت «عبدالله بن ابی‌ها» را می‌بینم: تفرقه‌افکنی‌ها، اختلاف‌افکنی‌ها، تشنج‌آفرینی‌ها، تشویش افکار عمومی، ناامید کردن‌ها، یأس‌پراکنی‌ها، چهره‌سازی عناصر وابسته و مرید دشمن، از نظر انداختن عناصر مفید و مؤمن و مخلص و دلسوز! [...] من بارها به مسئولان دولتی تذکر داده‌ام و به طور جدی از آنها خواسته‌ام که جلو این وضعیت را بگیرند. [...] من

وجود این جریان تبلیغاتی و مطبوعاتی را به حال کشور، به حال جوانان، به حال آینده، به حال انقلاب و به حال ایمان مردم مضر می دانیم. این جریان، دایم در صدد قداست‌شکنی از مسائل اساسی اسلامی است. مباحث اسلامی را زیر سؤال می‌برند؛ انقلاب را زیر سؤال می‌برند. [...] این یک خطر بزرگ است. اگر جلو این خطر را نگیرند، بدون شک دشمن یک قدم جلو خواهد آمد.^۱

این بیانات، آغاز ورود قوه قضاییه به عرصه برخورد قانونی با مطبوعات زنجیره‌ای بود، در حالی که وزارت ارشاد دولت اصلاحات، دست به هیچ‌گونه فعالیت‌هایی در این زمینه نزد و حتی به دفاع و حمایت از ساختار شکنان برخاست.

تردید نیست که مفهوم و معرف کانونی گفتمان اصلاح‌طلبان، مفهوم «دموکراسی»^۲ بود و آنان بیش از هر مقوله و مفهوم دیگری، همواره بر «دموکراسی» و ضرورت آن پای می‌فشر دند. ادبیات گفتاری و نوشتاری اصلاح‌طلبان، سرشار از این مفهوم و مفاهیم مرتبط با آن است. اگرچه آنها توان عمده خود را مصروف پروژه «توسعه سیاسی»^۳ با ماهیت «دموکراتیزاسیون»^۴ کرده بودند، اما حوزه فرهنگی جامعه ایران نیز به هیچ‌رو از این تأثیرات پروژه یادشده در امان نبود و دموکراتیزاسیون به حوزه فرهنگی نیز سرایت یافت. چندان دور از ذهن و بعید به نظر نمی‌رسد اگر ادعا کنیم آسیب‌هایی که حوزه فرهنگی جامعه ایران از پروژه دموکراتیزاسیون پذیرفت، بسیار بیشتر و پربارتر از حوزه سیاسی بود؛ تا جایی که جامعه ایران همچنان گرفتار مفاسد و معضلات ناشی از رویکرد فرهنگی دوره اصلاحات است.

سیاست فرهنگی^۵ اصلاح‌طلبان را از زاویه‌ها و در لایه‌های مختلف می‌توان مطالعه و نقد کرد، اما به نقد نگارنده، هیچ تحلیلی مفیدتر از تحلیل مبادی و مبانی نظری سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان نیست. این پرسش که «خاستگاه و سرچشمه نظری سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان چه بود؟»، یکی از کلیدی‌ترین و راهگشایترین پرسش‌ها در این پهنه است. به دنبال این پرسش، که به صورت اجمالی در سطور بالا به آن پاسخ گفته شده، پرسش سرنوشت‌ساز دیگری مطرح می‌شود و آن این است که «آیا خاستگاه و

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان در مصالای تهران، ۱۳۷۹/۲/۱، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری.

2. Democracy
3. Political Development
4. Democratization
5. Cultural policy



سرچشمه نظری سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان با فرهنگ و تفکر اسلامی، سازگار بود؟» به پرسشش یادشده می‌توان در چهارچوب نظریه فرهنگی^۱ مرحوم علامه محمد تقی جعفری (ره) پاسخ داد. علامه جعفری در مباحث فرهنگی خود به دو گونه «فرهنگ» اشاره می‌کند. یک «فرهنگ پیشرو» که عبارت است از کیفیت شایسته برای فعالیت‌های حیات مادی و معنوی انسان‌ها،^۲ در مقابل «فرهنگ پیرو»، ترقی و تکامل راه‌هدف‌گیری نمی‌کند، و تنها از «خواست و اراده مردم»- تعبیر کلیدی اصلاح‌طلبان - برمی‌خیزد:

دموکراسی [دموکراتیک] کردن فرهنگ همان معنای فرهنگ پیرو را در بردارد که هرگز در فکر پیشرفت اخلاقی، سیاسی، ادبی، هنری و دینی بشر نیست؛ زیرا از یک نظر مبنای فرهنگ پیرو این است: «آنچه را که می‌خواهم حق است، تنها بدان جهت که می‌خواهم.»^۳

در واقع زیربنای «دموکراسی فرهنگی»،^۴ «انسان‌گرایی»^۵ است؛ به این معنی که انسان و خواسته‌ها و تمایلات او، محور و اصل قلمداد می‌شود و هیچ قاعده و مبنای پیشینی بر آن حاکم نخواهد بود. حق و باطلی مجزای از خواست و اراده انسان وجود ندارد، بلکه حق و باطل در امتداد خواست و اراده «انسان»، معنا می‌یابد و توجیه می‌شود. به این ترتیب، «انسان‌گرایی»، گونه‌ای از «آزادی فرهنگی»^۶ را تولید می‌کند که متناسب و همگون با اقتضانات فلسفی و هستی‌شناختی خود است. علامه جعفری در جایی دیگر با توضیح بیشتر می‌نویسد:

فرهنگ پیرو به آن قسم از نوع کیفیت و شیوه زندگی مادی و غیر مادی می‌گویند که هیچ اصل و قانون اثبات‌شده قبلی را مورد تبعیت قرار نمی‌دهد، بلکه صحت و مقبولیت خود را از تمایل و خواسته‌های مردم می‌گیرد؛ به این معنی که این قسم از فرهنگ، ناشی از رفتار و امیال و خواسته‌های مردم با هر انگیزه و علتی است و هیچ کاری به تطابق آنها با حقایق و واقعیات مستقل از هوی و هوس و تمایلات طبیعی انسان‌ها

1. Cultural theory

۲. محمد تقی جعفری، فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۸، ص ۱۰.

۳. همان، ص ۶۲.

4. Cultural Democracy

5. Humanism

6. Cultural Freedom

ندارد.^۱

تفاوت «مهندسی دینی فرهنگ»^۲ و «مهندسی دموکراتیک فرهنگ»^۳ در همین جاست که «مهندسی دینی فرهنگ»، دین را به عنوان منبع و مرجع برمی‌گزیند و سعی می‌کند نظام اجتماعی را بر اساس گزاره‌های آن سامان دهد؛ زیرا از این پیش‌فرض تبعیت می‌کند که گزاره‌های دینی، حاکی از واقع و مصالح و مفاسد نفس‌الامری است و سعادت اخروی انسان را رقم خواهد زد؛ اما از آن سو، «مهندسی دموکراتیک فرهنگ» به آرا و امیال عمومی نظر می‌افکند و جهت‌گیری آنها را اصل می‌انگارد. نکته مهمی که در این میان نمایان می‌شود این است که برخلاف گفته رایج، «دموکراسی» صرفاً یک روش نیست بلکه یک «ارزش»-البته «ارزش سکولار»^۴- است که نمی‌تواند با «جامعه‌پردازی دینی»، سازگار و موزون افتد. «دموکراسی فرهنگی»، حاکمیت امیال جمعی را می‌پذیرد نه حاکمیت ارزش‌های دینی. در این گستره، امیال جمعی، معیار و ملاک تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری است؛ خواه این امیال با معارف و حقایق دینی مطابق باشد، خواه متضاد. البته اصلاح‌طلبان به سبب «منافق‌صفتی» خود، چندان پرده از چهره معرفتی و ایدئولوژیک خود نگشودند و این سخنان را به صورت عریان و شفاف بر زبان جاری نساختند تا حقیقت پروژه سیاسی و فرهنگی آنها آشکار گردد اما در عین حال، ایده فرهنگی آنها، قهرأ چنین لوازم و نتایجی را به دنبال داشته است. در عرصه عمل نیز مشاهده کردیم که در طول هشت سال حاکمیت اصلاح‌طلبان، چه بسیار اصول و ارزش‌های دینی که در ذیل دموکراسی و متناسب با آن تعریف شدند و «خواست مردم» بر «خواست خداوند» ترجیح داده شد.

البته ناگفته نماند که بسیاری از آنچه اصلاح‌طلبان با عنوان «خواست مردم» بیان می‌کردند، محصول «دگردیسی فکری و ایدئولوژیک خودشان» بود و نه برآیند «خواست مردم». جناب علامه، به این واقعیت نیز اشاره کرده‌اند که خودخواهان و قدرت‌طلبان در جوامع بشری، همواره برای تداوم سلطه خود و حذف رقبا، به این حيله تمسک جسته‌اند و «تمایلات» خود را به نام «تمایلات مردم»، محقق ساخته‌اند:

اصطلاح فرهنگ پیرو در این موارد، اگر چه مستقیماً به معنای پیروی از خواسته‌ها و تمایلات بشر است، ولی نباید از نظر دور بداریم که در

۱. همان، ص ۱۴۶.

2. Engineering religious of culture.
3. Engineering democratic of culture.
4. Secular value





عین حال، این نوع فرهنگ (پیرو)، بهترین وسیله فعالیت قدرت پرستان خودکامه جوامع نیز می‌باشد. در حقیقت می‌توان گفت فرهنگ مزبور، هم پیرو خواسته‌ها و تمایلات طبیعی محض اکثریت مردم است و هم پیرو خواسته‌های سلطه‌گران جوامع، که هم خواسته‌ها و تمایلات مردم را می‌توانند توجیه کنند و هم هر گونه عمل ضد اخلاق و دین و شرف انسانی را به نام فرهنگ، رنگ آمیزی نمایند.^۱

متأسفانه این قبیل فعالیت‌ها و پدیده‌های ضد تکاملی و ضد ارزشی، در روزگار ما، فرهنگ معرفی می‌شوند، حال آن‌که فرهنگ و فعالیت فرهنگی متضمن مقدمات و اسباب تعالی و سعادت انسان است، نه انحطاط اخلاقی و انسانی او. به ویژه به دلیل غلبه نگرش لیبرالیستی بر جهان در دهه‌های اخیر، «اباحی‌گری» و «بی‌بند و باری» و «افسار گسیختگی»، به عنوان فعالیت‌ها و پدیده‌های فرهنگی، ترویج و منتشر شده است:

هر گونه عامل فساد دین و اخلاق و شرف و منطق حیات معقول انسان‌ها می‌تواند به عنوان خواسته‌های مردم، نام فرهنگ بگیرد! مدتی است در دوران ما، این قسم بی‌بند و باری‌ها به نام فرهنگ مورد اشاعه و ترویج قرار گرفته است که قطعاً به نابودی انسانیت منجر خواهد شد.^۲

«آزادی» برای تمام انسان‌ها یک «ارزش» قلمداد می‌شود؛ اما نه ارزش مطلق و ذاتی، بلکه آزادی یک ارزش وسیله‌ای و تبعی است. آزادی آن‌گاه محترم و مقدس است که در امتداد حیات تکاملی انسان قرار گیرد و میدان را برای شکوفایی و فعلیت یافتن استعدادهای الهی و عالی انسان فراهم سازد. اما اصلاح‌طلبان، «آزادی» را یک ارزش ذاتی و مطلق معرفی کردند و هر نوع فضیلت‌سوزی و قداست‌ستیزی را در قالب تجویز آزادی، رسمیت بخشیدند. در واقع، کلمه «آزادی» برای توجیه پدیده‌ها و فعالیت‌های ضد فرهنگی به کار گرفته شد و ترکیب «فرهنگ آزاد»،^۳ به امر مقدس و تردیدناپذیر تبدیل گشت:

ممکن است بازیگران عرصه خودکامگی‌ها، کلمه محبوب «آزاد» را هم به وسیله کارگردانان متفکر نمای خود، به کلمه بسیار زیبای «فرهنگ»

۱. همان، ص ۱۴۷-۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۴۶.

اضافه نموده، بگویند: «فرهنگ آزاد!» بدین ترتیب، عوام‌فریبی را به حد نصاب خود برسانند.^۱

البته این انگاره‌ها و پنداشته‌ها، محصول تفکر و ابداع نظری آنها نبود، بلکه برآمده از دنباله‌روی کورکورانه آنها از غرب بود. این نغمه شوم ابتدا در غرب متأخر سر داده شد و قرن‌های بعد، برخی از گروه‌های فکری غرب‌زده در جامعه ایرانی، از جمله اصلاح‌طلبان، به «ترجمه» و «تکرار» آن پرداختند. در جامعه غربی، «آزادی» اصالت یافت و فعالیت‌ها و پدیده‌های انسانی متعهد به اخلاق و دین، با برچسب «ایدئولوژیک بودن» طرد شدند. چنین روندی جز انحطاط انسانیت و به قهقرا رفتن ارزش‌های انسانی که خداوند در وجود او نهاده بود، نتیجه‌ای در پی نداشت:

پیشرفت هویت و شخصیت آدمیان با التزام دادن به حقایق مربوط به رشد و کمال انسان‌ها امکان‌پذیر است. [...] فریاد آزادی، فرهنگ آزاد، و هنر آزاد سردادند! با این فریاد بشریت را در دوران ماقبل غارنشینی متوقف ساختند. چرامی‌گوییم ماقبل دوران غارنشینی؟ برای آن که بشر در غارنشینی، استعداد پیشرفت خود را در خودخواهی منحصر ساخته بود، و آگاهانه یا ناآگاهانه به استقبال شکوفایی استعدادهایش شروع به حرکت کرده بود.^۲

اما در اینجا پرسش مهمی مطرح می‌شود و آن این است که حاکمیت سیاسی مبتنی بر فرهنگ اسلامی، چه نوع ملاکی را برای مجاز شمردن پدیده‌ها و فعالیت‌های فرهنگی باید در نظر بگیرد؟ به بیان دیگر، مبنای تحدید آزادی‌ها در ساحت فرهنگی چیست؟ آیا می‌توان به صرف اینکه برای یک کالای فرهنگی یا رویه فرهنگی، تقاضا و استقبال وجود دارد، حکم به ضرورت تولید و عرضه آن داد؟ آیا باید «جذابیت»، معیار مجاز یا مطلوب بودن عرضه انگاشته شود؟ و یا این که حاکمیت سیاسی مبتنی بر فرهنگ اسلامی باید معیار دیگری را در نظر بگیرد و آن خود «فرهنگ اسلامی» است؛ به گونه‌ای که هر آنچه با تعالیم و حقایق برخاسته از اسلام، ناسازگار باشد، نباید امکان انتشار و عرضه بیابد، هر چند در جامعه، تقاضا برای آن وجود داشته باشد؟ علامه جعفری بر این باور است که مستقل از خواست و گرایش افراد جامعه و این که امری برای آنها مطلوب است و امر دیگری مذموم، واقعیت‌هایی در میان است که از اقتضائات سرشت انسانی و الهی آنها

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۴۹.



برمی‌خیزد و تابع امیال حیوانی یا تحولات اجتماعی نیست:

هر پدیده و فعالیت فرهنگی که با ارزش‌های متعالی انسانی مانند اخلاقیات و مذهب ناسازگار باشد، فرهنگ اسلامی آن را نمی‌پذیرد، زیرا هر پدیده و فعالیتی که به نام فرهنگ در جامعه بروز کند و مخالف حیثیت و شرافت و شخصیت کمال طلب انسانی باشد، اگرچه در جذاب‌ترین صورت عرضه شود، فرهنگ اسلامی با آن مخالفت نموده و از عرضه و ترویج آن جلوگیری می‌نماید. این است اساسی‌ترین وظیفه یک فرهنگ پویا که اسلام با صراحت و صدای بلند، حامی آن است.^۱

در مقابل، اصلاح‌طلبان چه کردند؟! آنها به وضوح دریافته بودند که بسیاری از پاره‌های «فرهنگ اسلامی» با «فرهنگ غربی» و «فرهنگ آزاد»، هم‌خوان نیست و حاکمیت سیاسی به همین دلیل نمی‌تواند به آنها امکان ظهور بدهد؛ تلاش کردند تا به واسطه «تصرف در فرهنگ اسلامی»، نوعی هم‌سازی و انطباق میان «فرهنگ اسلامی» و «فرهنگ غربی» ایجاد کنند. از سال‌های پایانی دهه شصت، پروژه «تصرف در ماهیت فرهنگ اسلامی» از طریق ایجاد تشکیک در حقانیت معرفت دینی و قائل شدن به امکان عرضه برداشت‌ها و تفسیرهای متعدد از دین، کلید خورد. روشنفکرانی همچون عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری در مقالات ماهنامه کیهان فرهنگی و بعدها ماهنامه کیان، چنین تصویری را مطرح و منتشر کردند. برجسته‌ترین تلاش‌ها در این زمینه، سلسله مقالات «قبض و بسط تئوریک شریعت» بود که از سوی عبدالکریم سروش نگاشته شد و با تفکیک میان «دین» و «معرفت دینی»، از یک سو، و اثرپذیری «معرفت دینی» از احوال فکری و علمی زمانه از سوی دیگر، هم در تطابق «معرفت دینی» با «دین»، تردید روا داشته بود و هم به تعدد قرائت‌ها از دین (حتی در حوزه قطعیات و بینات دین) رسمیت داده بود. البته چندی نگذشت که روشنفکران اصلاح طلب، از پهنه «معرفت دینی» عبور کردند و به پهنه خود «دین» وارد شدند و دست تصرف و تحریف به سوی آن دراز کردند. یکی از نظریه‌هایی که آنها-البته با وام‌گیری کامل از متفکران مغرب‌زمین- مطرح ساختند، «تاریخیت احکام و گزاره‌های دین» بود؛ به این معنا که دست کم برخی از احکام و گزاره‌های دینی، متعلق به جوامع گذشته است و امروزه با وجود تکامل عقلانی بشر و اقتضات جدید جهان معاصر، دیگر نمی‌توان از دین، انتظار «جامعیت» و «کارآمدی» داشت. بر اساس این ایده، این «انتظار

رهبر معظم انقلاب درباره وجود «موج فرهنگی» بر ضد ارزش‌های اسلامی و انقلابی هشدار دادند و تأکید کردند که دشمن خارجی و در کنار آن برخی عوامل و نیروهای همسو با آن در داخل، به دنبال ترویج «اباحی‌گری اعتقادی و عملی» در جامعه هستند تا به واسطه سست و متزلزل کردن تقید و پابندی مردم به باورها و احکام، انقلاب را دچار استحاله و فروپاشی درونی کنند

انسان معاصر» و «اقتضای جامعه معاصر» بود که «حدود و قلمرو دین» را تعریف می‌کرد، نه «نص دین». در مجموع باید گفت چندین ایده در کنار یکدیگر قرار گرفتند تا «فرهنگ اسلامی» را به نفع فرهنگ غربی، صادره و محدود کنند:

یکم؛ تاریخ‌مندانگاشتن برخی از گزاره‌های دینی؛
دوم؛ وجود امکان تعدد قرائت‌ها از دین؛
سوم؛ وجود مصلحت اقوی و اهم (در برابر اجرای برخی از احکام دین) که ممانعت از وهن دین در دنیای مدرن است؛

چهارم؛ بهره‌گیری از تجربه‌های انباشته بشر غربی که محصول عقل جمعی و کارآمدتر از روش‌ها و ارزش‌های جهان سنتی زیر سلطه دین است.

تمام این تلاش‌های نظری و فکری در راستای عرضه تفسیری از اسلام و فرهنگ اسلامی بود که با فرهنگ غربی هم‌خوان باشد. بنابراین، روشن است که اسلام و فرهنگ اسلامی، «آن‌گونه هست» (یعنی خالی از تحریف، تصرف، بدعت، تفسیر به رأی و برخورد گزینشی) و در حالت طبیعی، با فرهنگ غربی ناسازگار و متضاد است؛ در غیر این صورت، هیچ‌گاه لازم نمی‌آمد که کسانی در جست‌وجوی ساز و کارهای گوناگونی برای ورود مدرنیته به ایران و غربی‌سازی جامعه ایرانی برآیند. علامه جعفری نیز بر این باور است که فرهنگ غربی با فرهنگی اسلامی سازگار نیست، چنان که با صراحت می‌نویسد:

اگر مقصود از فرهنگ، پدیده‌هایی است که حیات معقول بشری را قابل درک ساخته و پذیرش آن موجب انبساط روانی انسان‌ها در زندگی هدفدار می‌باشد، تردیدی نیست که نه تنها چنین فرهنگی با فرهنگ اسلامی، سازگار است، بلکه حتی فرهنگ اسلامی نیز آن را تأیید و تقویت می‌کند. ملاک کلی در این مورد، این است که آیا فرهنگ غربی می‌تواند محور فعالیت خود را انسانی معنی‌دار در جهانی معنی‌دار قرار بدهد یا نه؟ آن چه که مادر دوران معاصر (دهه آخر قرن بیستم)، از اقلیم غرب به معنای عام آن می‌بینیم، این است که هدف زندگی انسان‌ها را



در واکنش به قداست‌شکنی‌ها و هجمه‌های مکرر روزنامه‌های زنجیره‌ای جریان اصلاحات به مبانی اسلام و ارزش‌های انقلاب، مقام معظم رهبری دیداری را با جوانان در مصالای بزرگ تهران در سال ۱۳۷۹ ترتیب دادند و در آن، از این مطبوعات به عنوان پایگاه‌های دشمن یاد کردند. ایشان در این سخنرانی با اشاره به شارلاتانیزم مطبوعاتی راه افتاده از سوی روزنامه‌های زنجیره‌ای جریان اصلاحات، به مسئولین نظام امر کردند که این روند مضر و مخرب را متوقف کنند

لذت‌گرایی و منفعت‌گرایی معرفی می‌کند.^۱ بسیاری از جریان‌های فکری و اجتماعی جامعه معاصر ایران از دوره مشروطیت به بعد را می‌باید در همین چهارچوب، تفسیر و تبیین کرد؛ یعنی آن‌چه مقوم و محرک نزاع‌های اجتماعی و کشمکش‌های فکری بوده، رویارویی فرهنگ اسلامی به مثابه «سنت»^۲ و فرهنگ غربی به مثابه «مدرنیته»^۳ بوده است. جریان اصلاحات نیز که از اواخر دهه شصت به تدریج در محافل روشنفکری پا گرفت و تا نیمه دهه هفتاد، زمینه اجتماعی پیدا کرد و سپس به حوزه قدرت سیاسی وارد شد، در همین فضای نظری و تحلیلی، فهم‌پذیر و معنادار است. جریان اصلاحات، دست‌کم از جهت فرهنگی و فکری، در امتداد گفتمان انقلاب اسلامی قرار داشت؛ چرا که اصالت‌های اسلامی و انقلابی را فدای «غرب» و «غرب‌زدگی» کرده بود. با وجود این که گفته شد «فرهنگ پیرو» برخاسته از خواست و اراده بی‌چهارچوب مردم است و ممکن است هر سمت و سویی بیابد، ولی نباید پنداشت چون سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان گونه‌ای از «فرهنگ پیرو» بود، بنابراین، آن را می‌باید معرف مطالبات فرهنگی جامعه ایرانی قلمداد کرد؛ چنین نیست. سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان، اگرچه فاقد زمینه و بدنه اجتماعی نبود، اما آن‌چنان نیز فراگیر و شایع نبود که بتوان آن را به کلیت جامعه ایرانی نسبت داد و آن را یک خواست همگانی و عمومی انگاشت. گذشته از این، پاره‌های عمده‌ای از همان زمینه و بدنه اجتماعی یادشده نیز دست‌ساخته و پرورده فعالیت فکری و فرهنگی اصلاح‌طلبان در طول این مدت بودند و نباید وجود آنها را خودرو و خودجوش و مستقل از فعالیت اصلاح‌طلبان تصویر کرد. سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان نه برآمده از اقتضائات واقعی انسان و جامعه ایرانی، بلکه مولد و منتشرکننده یک سلسله «تقاضاهای فرهنگی مصنوعی» بود:

این‌طور نیست که همواره بایستگی و یا شایستگی فرهنگ‌ها ناشی از

۱. همان، ص ۱۷۸.

واقعیت‌ها بوده باشد، زیرا فراوان دیده می‌شود که بستر برای خودخواهی و سودجویی و سلطه‌گری‌های خود، تقاضاهای مصنوعی برای زندگی مردم ایجاد می‌کنند و نام آن را ضرورت زندگی می‌نامند. چنان که می‌توانند به استعمار مردم و تضعیف اراده آنها و تحریکات بسیار متنوع مسائل جنسی، نام هنر بدهند و آن را یکی از فرهنگ‌های شایسته محسوب نمایند.^۱

اصلاح‌طلبان در ذیل عنوان «تعهدزدایی» و «ایدئولوژی‌زدایی» از فرهنگ و علم و هنر، و اشاعه «هنر مستقل» و «فرهنگ آزاد» و «دموکراسی اجتماعی» آسیب‌های عمده‌ای به هویت دینی و اسلامی جامعه ایرانی وارد کردند و فضای فرهنگی جامعه را دست‌خوش «سکولاریزاسیون دولتی» نمودند. نیم‌نگاهی به تولیدات به اصطلاح فرهنگی این برهه در حوزه‌های کتاب، رمان، شعر، تئاتر، فیلم و... به خوبی نشان می‌دهد که سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان تا چه اندازه از «فرهنگ اسلامی» نشئت می‌گرفت و با آن مطابقت داشت. به صورت طبیعی، «کالاهای فرهنگی» تولیدشده در این مقطع، به تغییر «نگرش‌های فرهنگی»^۲ بخش‌هایی از جامعه و شکل‌گیری «رفتارهای فرهنگی»^۳ متضاد با فرهنگ اسلامی انجامید. تداوم این چرخه در زمانی بیش از یک دهه، آثار و معضلاتی را از خود به جان‌نهاد که نمی‌توان به رفع آنها در کوتاه‌مدت امیدوار بود:

اول این که، مصرف اجتماعی کالاهای فرهنگی سکولار، به تدریج، نوعی احساس نیاز و انتظار مصنوعی در مصرف‌کنندگان ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که جامعه در برابر جلوگیری از تولید و انتشار کالاهای فرهنگی سکولار، مقاومت و بازدارندگی از خود نشان می‌دهد و می‌پندارد که حاکمیت سیاسی در پی تحدید حقوق فرهنگی او برآمده است. دوم این که، اگر هم حاکمیت سیاسی بتواند مانع از تولید «کالاهای فرهنگی سکولار»^۴ شود، نباید انتظار داشت که ممنوعیت عرضه، تقاضا را نیز به زودی از میان خواهد برد و در نتیجه، «نگرش‌های فرهنگی» و «رفتارهای فرهنگی»، دگرگون خواهند شد. به بیان دیگر، هر چند انسداد باب تولید کالاهای فرهنگی سکولار می‌تواند فرآیندی دفعی یا کوتاه‌مدت داشته باشد، ولی تغییر نگرش‌های فرهنگی در رفتارهای فرهنگی چنین نخواهد بود. باید همچنان انتظار داشت که بخش‌هایی از جامعه تا مدت‌ها در امتداد

۱. همان، ص ۱۳۹-۱۳۸.

2. Cultural attitudes

3. Cultural practices

4. Secular cultural goods





نگرش‌ها و رفتارهای فرهنگی تثبیت شده قرار داشته باشند و پذیرای دگرگونی و تغییر نباشند. به همین دلیل است که بسیاری از صاحب‌نظران فرهنگی اعتقاد دارند که در ساحت فرهنگ، نمی‌توان توقع تغییرات یکباره و دفعی داشت. وضعیت ناخوشایند حجاب و پوشش در جامعه کنونی را نیز می‌باید بر همین مبنا و قاعده، درک و فهم کرد. کالاهای فرهنگی تولیدشده در دوره اصلاح‌طلبان به گونه‌ای بودند که اعتقاد و باور به حجاب اسلامی را در ذهنیت جمعی، سست و تخریب می‌کردند و سپس فرد را در مسیر روی آوردن به رفتارهای هنجار شکنانه و ضد اسلامی قرار می‌دادند. این چرخه، بارها و بارها تکرار شد تا جامعه ایران از جهت حجاب و پوشش به وضعیت کنونی رسید. رویه منطقی اصلاح فرهنگی جامعه ایران نیز باید دوباره همان چرخه را - البته با ماهیت متفاوت - طی کند تا شاهد دگرگونی فرهنگی^۱ در راستای اعتلا و تکامل باشیم؛ یعنی سه گام باید پیموده شود: اول، مهار و هدایت تولیدات فرهنگی؛ دوم، اصلاح نگرش‌های فرهنگی؛ سوم؛ اصلاح رفتارهای فرهنگی.

۴. کشمکش درونی اصلاح‌طلبان

آبراهامیان، یکی از علل پیروزی اصول‌گرایان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ را همین چندپارگی اصلاح‌طلبان معرفی می‌کند و می‌نویسد: «احمدی‌نژاد بر اثر چنددستگی اصلاح‌طلبان، در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد.»^۲ اصلاح‌طلبان هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی، دچار تضادها و تقابل‌های درونی بودند؛ زیرا برداشت واحدی از روش‌ها و اهداف «اصلاحات» در میان خود نداشتند:

از همین مفاهیم [ساخته و پرداخته شده در تفکر اصلاح‌طلبی]، خوانش‌های مختلفی ارایه شد و خرده‌گفتمان‌های مختلف و گاه متضادی پدید آمد و چون گروهی وجود نداشتند که از این اقتدار برخوردار باشند که خوانش‌شان به عنوان خوانش هژمونیک [برتر] جلوه کند، بر تشتت در درون جنبش اصلاحات افزوده شد و بعد این تشتت از فضای گفتمانی به صحنه عمل سرازیر شد و در فضای تصمیم‌سیاسی و اجتماعی نیز انشقاق‌ها شروع شد.^۳

بعضی از دوستان اصلاح‌طلب، برخی رفتارها و روش‌ها را تندروی و

1. Cultural change

۲. یرواند آبراهامیان، همان، ص ۳۳۷.

۳. محمدرضا تاجیک، همان.



آوانگار دیسم می دانستند.^۱

این جنبش [جنبش اصلاح طلبی] اما هم اکنون خود دچار چنان تفرقه‌ای است که امکان گرد هم آمدن گروه‌های مختلف تحت رهبری واحد سیاسی وجود ندارد.^۲

شاید مهم‌ترین اختلاف میان اصلاح طلبان، تلقی‌های متفاوت آنها از معنای اصلاحات بود که موجب ایجاد شکاف و مرزبندی درونی در میان‌شان گردید:

گفتمان اصلاح طلبی همه‌شان در این نقطه مشترک بودند که نظام سیاسی ما اصلاح پذیر است، اما هدف‌شان از اصلاحات فرق می‌کند. بعضی‌ها دنبال تغییر پرسنل و مسئولان سیاسی بودند، بعضی‌ها علاوه بر پرسنل و مسئولان، دنبال اصلاح در استراتژی‌ها و خط مشی‌ها هم بودند. بعضی از این هم فراتر می‌رفتند؛ یعنی معتقد بودند که ساختار سیاسی عوض شود.^۳

و البته همه اینها ناشی از این واقعیت بود که اصلاحات، رهبر واحدی نداشت:

جنبش اصلاحات، هدایت‌کننده‌ای نداشت. [...] این ضعف [باعث می‌شد که جریان اصلاحات نمی‌توانست یک مسیر مشخص را با یک انسجام و هماهنگی طی کند. آقای خاتمی هم خودش را رئیس جمهور می‌دانست نه رهبر اصلاحات].^۴

برخی اصلاح طلبان تأکید می‌کردند که «تکثرگرایی»، ذاتی اصلاح طلبی است. از این رو، اصلاحات، خواه ناخواه، دربرگیرنده طیف گسترده‌ای از علایق و گرایش‌ها است و نمی‌توان آن را یک‌دست و یکپارچه ساخت:

بحث خود و دیگری در این فرهنگ [فرهنگ اصلاحات] مطرح نیست، طیف گسترده‌ای داریم از سفید تا سیاه. در فرهنگ اصلاحات باید تکثرگرایی (پلورالیسم) را پذیرفت. [...] در فرهنگ اصلاحات، طیف رنگارنگی از نیروها ممکن است وجود داشته باشد. اصلاً ذات اصلاحات، مترادف با پذیرش انواع رنگ است.^۵

۱. عمادالدین باقی، همان.

۲. فرد هالیدی، «پیروزی ملی گرایانه و جهش دوباره انقلاب»، ترجمه مهراں قاسمی، سوره مهر، دوره جدید، ش ۱۹، ص ۳۱.

۳. علیرضا علوی تبار، همان.

۴. عمادالدین باقی، همان.

۵. سعید حجاریان، «فرهنگ سیاسی؛ انقلاب یا اصلاح»، نامه، ش ۲۲، ۱۵/۲/۱۳۸۲، ص ۳۳.



اما تاریخ نشان داد که همین «تکثر» و «تعدد» بی ضابطه، بلای جان اصلاحات شد و بنیان آن را فروپاشانید. اصلاح طلبان می خواستند برای افزایش قدرت اجتماعی خود، از همه نیروهای اجتماعی فعال در جامعه ایران بهره گیرند و یک جبهه اجتماعی «چندلایه» و «چندپاره» تشکیل دهند، ولی تفاوت‌ها و شکاف‌های متراکم و فزاینده، این بسیج اجتماعی را متزلزل ساخت و موجب سرخوردگی بسیاری از بخش‌ها و پاره‌های آن شد. یکی از اصلاح طلبان برجسته، قرائتی حداکثری از پروژه اصلاحات دارد و معتقد است که اصلاحات می تواند در بردارنده اهدافی چندسطحی باشد: «اصلاحات می تواند در سه سطح؛ یکم: کارگزاران حکومت، دوم: رویه‌ها و سوم: ساختارها باشد.»^۱

۵. ناتوانی خاتمی در برآورده کردن مطالبات ساختار شکنانه

یکی از پایگاه‌های اجتماعی خاتمی در جریان انتخابات، ساختار شکنان و نیروهای اپوزیسیون بود که با توجه به شعارهای تکثر گرایانه خاتمی، انتظار داشتند مطالبات و خواسته‌هایشان تحقق یابد. اما از آنجا که این مطالبات و خواسته‌ها، در چهارچوب قانون اساسی تعریف نشده بود، ساز و کارها و ساختارهای حقوقی درون نظام، اجازه دسترسی به آنها را نمی داد. بدین سبب، خاتمی (با وجود تلاش‌های بسیار) هیچ‌گاه نتوانست توقعات فراقانونی اپوزیسیون را برآورده سازد. همین امر موجب افول مقبولیت و محبوبیت وی در میان آنها گردید.

البته بخشی از اصلاح طلبان، خیال پردازانه تصور می کردند که می توانند جامعه را به هر مسیری که اراده کنند، سوق دهند و مانعی نمی تواند آنها را از حرکت در امتداد مطالبات قانونی و فراقانونی بازدارد:

واقع بینی در میان نیروهای اصلاح طلب کم بود. مثلاً وقتی روزنامه جامعه، تیراژ بالایی پیدا کرد یکی از دوستان می گفت که روزنامه جامعه را با توپ هم نمی شود تکان داد. [...] بعد هم دیدند که یک مأمور آمد دم در روزنامه و یک برگه کاغذ داد و روزنامه توقیف شد.^۲

۶. غوغازیستی و تنش آفرینی اصلاح طلبان

تمایل شدید اصلاح طلبان به سیاست بازی و سیاسی اندیشی و تلاش آنها برای

۱. همان، ص ۳۴.

۲. عمادالدین باقی، همان، ص ۱۷-۱۶.

بسیاری از آنچه اصلاح طلبان با عنوان «خواست مردم» بیان می کردند، محصول «دگردیسی فکری و ایدئولوژیک خودشان» بود و نه برآیند «خواست مردم» و خودخواهان و قدرت طلبان در جوامع بشری، همواره برای تداوم سلطه خود و حذف رقبا، به این حيله تمسک جستند و «تمایلات» خود را به نام «تمایلات مردم»، محقق ساخته اند

جلب کردن توجه جناح رقیب به سوژه‌های سطحی یا واهی، موجب شکل‌گیری غوغاها و جدال‌های مستمر در فضای سیاسی کشور شد. این مشاجرات و مجادلات از طریق مطبوعات زنجیره‌ای به فضای عمومی جامعه نیز راه یافت؛ به طوری که افکار عمومی پی در پی باید منتظر وقوع تنش و رخدادی ناگوار در عرصه سیاسی کشور می‌بود. این وضعیت، به تدریج موجب فرسایش اجتماعی و ناخشنودی توده‌های مردم از حضور اصلاح طلبان در قدرت شد.

تحریم انتخابات، عدم برگزاری انتخابات، تحصن،

نامه‌نگاری به مقام معظم رهبری، استعفای دسته جمعی، تحریف سخنان شخصیت‌ها و چهره‌های انقلاب، قتل‌های زنجیره‌ای، کوی دانشگاه، زندانیان سیاسی و... از جمله سوژه‌هایی بودند که اصلاح طلبان برای متشنج کردن فضای سیاسی کشور به آنها پرداختند و به واسطه آنها ظرفیت عصبی و روانی مردم را به پایان رساندند.

۷. روشنگری‌های نیروها و گروه‌های انقلابی و متعهد

در مقابل سیاست و عملکرد اصلاح طلبان، نیروها و گروه‌های انقلابی متعددی از خود واکنش نشان دادند و تلاش کردند تا از هویت و اصالت انقلاب اسلامی، صیانت کنند. همین واکنش‌ها خود یکی از علل افول اصلاح طلبان به شمار می‌آید. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بَوَاحِدَهُ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى قَوْمٍ آيٍ^۱

ای پیامبر! به مؤمنین [بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم] او هم هم این است [که دو دو و به تنهایی، برای خدا به پا خیزید.

در آیه دیگری درباره ضرورت نظارت متقابل اجتماعی می‌خوانیم:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ.^۲

۱. قرآن کریم، سوره سبأ، آیه ۴۶.

۲. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.





شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید؛ [چرا که] به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند، باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.

در فرصت حاضر، تنها به بازگویی روشنگری‌های اعتقادی علامه محمدتقی مصباح یزدی (حفظه‌الله) بر ضد اصلاح‌طلبان می‌پردازیم که به راستی باید گفت هیچ چهره‌ای به اندازه ایشان مورد هجوم رسانه‌ای یکپارچه و تبلیغات منفی مستمر قرار نگرفت. پس از روی کار آمدن اصلاح‌طلبان در سال ۷۶ و منتشر شدن دیدگاه‌ها و افکار آنها، علامه محمدتقی مصباح یزدی به سرعت به «هویت التقاطی و انحرافی» آنها در زمینه برداشت‌ها و تفسیرهای دینی و سیاسی پی برد. از این رو، ایشان که -همچون استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری(ره)- از حساسیت بسیار زیادی در مورد ضرورت صیانت از مرزهای عقاید و تفکر اصیل اسلامی برخوردار بودند، به میدان کارزار ایدئولوژیک و نظری با اصلاح‌طلبان وارد شدند. حجم تلاش و مجاهدت فکری و فرهنگی ایشان در زمینه روشنگری اعتقادی بر ضد اصلاح‌طلبان آنچنان وسیع بود که به جرئت می‌توان گفت که در دوران حاکمیت اصلاح‌طلبان، هیچ یک از علمای تراز اول حوزه، هم‌سنگ با وی فعالیت نکرد. به همین دلیل، بیشترین میزان تبلیغات تخریبی و تحریفی اصلاح‌طلبان بر ضد شخصیت‌های انقلاب، بر روی ایشان متمرکز شد.^۱ ایشان خود چنین می‌گوید:

گرچه می‌دانم که بیان این مطالب، عوارض ناگواری برایم در پی دارد، اما بزرگ‌ترین رسالت روحانیت در این عصر این است که فضای غبارآلود موجود را با تبیین مبانی اندیشه اسلام، شفاف کنند تا مردم، با بررسی نظرات گوناگونی که در کتاب‌ها و نشریات به چاپ می‌رسد، نظری را که برگرفته از اسلام و منابع اسلامی است، از نظرات دیگر بازشناسند و بدین وسیله، مرز کفر و شرک و اسلام، روشن گردد.^۲

برخی از کوشش‌های فرهنگی و اعتقادی علامه مصباح در زمینه شناساندن تفکر التقاطی و ضد اسلامی اصلاح‌طلبان به افکار عمومی عبارت‌اند از:

یکم؛ سلسله سخنرانی‌های «نظریه سیاسی اسلام»، «نظریه حقوقی اسلام» و «انقلاب

۱. رضا صنعتی، گفتمان مصباح؛ گزارشی از زندگانی علمی و سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام (۱): قانون‌گذاری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ص ۱۷۵-۱۷۴.

اسلامی؛ جهشی در فرآیند سیاسی جهان» که در طول سال‌های ۸۲-۱۳۷۷ در پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران ایراد شدند. علامه در این سخنرانی‌ها به مناسبت‌ها و اقتضائات مختلف، به کج‌اندیشی‌ها و التقاط‌های اعتقادی اصلاح‌طلبان تصریح می‌کرد و هویت فکری حقیقی آنها را افشای نمود. مضامین سخنرانی‌های یادشده آنچنان برای اصلاح‌طلبان گران و تحمل‌ناپذیر بود که بارها تلاش کردند تا این سخنرانی‌ها را تعطیل و از حضور ایشان در نماز جمعه، جلوگیری کنند. ناکامی در این باره و ناتوانی نظری اصلاح‌طلبان از مواجهه منطقی و فکری با ایشان، سبب گردید که به «بی‌اخلاقی رسانه‌ای» روی آورده و به تحریف و وارونه جلوه دادن افکار و آرای ایشان بپردازند تا شاید افکار عمومی را نسبت به ایشان، منفی کرده و از قابلیت اثرگذاری وی بکاهند. دوم؛ سفرهای متعدد به نقاط مختلف کشور در این دوره و ایراد سخنرانی‌های روشنگرانه درباره التقاط و نفاق فکری اصلاح‌طلبان. سوم؛ شرکت در مناظره تلویزیونی در سال ۱۳۷۹ با یکی از اصلاح‌طلبان هوادار خاتمی و منتقد ایشان.

چهارم؛ برپایی دوره‌های آموزشی سالیانه «طرح ولایت» برای دانشجویان که منجر به ارتقای معرفت دینی آنها می‌گردید و در آن، ایشان و جمعی از شاگردانشان به شبهات روشنفکران اصلاح‌طلب پاسخ می‌گفتند. پنجم؛ انتشار کتاب‌های اعتقادی متعدد از سوی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

در حقیقت، حضرت آیت‌الله، تا پیش از استقرار دولت اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۷۶، به جز در میان خواص اهل فکر و نظر، چندان شناخته‌شده و سرشناس نبود؛ چنان که، تصویر نقش بسته از ایشان در افکار عمومی، بیشتر به مناظره تلویزیونی ایشان با سران مارکسیست حزب توده در اوایل انقلاب محدود می‌شد، اما در سال‌های میانی دهه هفتاد، زمانی که دولتمردان و متفکران و روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب، مبانی اعتقادی و ایدئولوژیک اندیشه اسلامی را نشانه رفتند و تلاش کردند تا «تلقی لیبرالیستی از اسلام» رایج کنند، به ناگهان و به صورت ویژه، جناب علامه به عرصه سیاسی و اجتماعی پانهاد و به تولید «روشنگری» و «تبیین» و «بصیرت» دست زد. از این رو، به چهره‌ای سرشناس و رسانه‌ای تبدیل شدند.

از آن سو، مطبوعات زنجیره‌ای که به خوبی دریافته بودند روشنگری‌های آیت‌الله مصباح، مانع بازدارنده بزرگی در مقابل پیشروی فکری و اجتماعی آنها پدید آورده،





«آزادی» برای تمام انسان‌ها یک «ارزش» قلمداد می‌شود؛ اما نه ارزش مطلق و ذاتی، بلکه آزادی یک ارزش وسیله‌ای و تبعی است. آزادی آن‌گاه محترم و مقدس است که در امتداد حیات تکاملی انسان قرار گیرد و میدان را برای شکوفایی و فعلیت یافتن استعدادهای الهی و عالی انسان فراهم سازد. اما اصلاح طلبان، «آزادی» را یک ارزش ذاتی و مطلق معرفی کردند و هر نوع فضیلت‌سوزی و قداست‌ستیزی را در قالب تجویز آزادی، رسمیت بخشیدند

بخش وسیعی از توان رسانه‌ای خویش را مصروف «ترور شخصیت» ایشان کردند؛ به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت در طول دوران حاکمیت اصلاح طلبان، هیچ شخصیتی همچون ایشان، کم‌ا و کیفاً، این اندازه مورد هجوم و حمله رسانه‌ها و چهره‌های اصلاح طلب قرار نگرفت. هفته‌ای نبود که مطبوعات زنجیره‌ای به واسطه تقطیع و تحریف سخنان علامه مصباح، از ایشان چهره‌ای غیر منطقی و متصلب ساخته و پرداخته نکنند و در واکنش به آنچه که خود بافته‌اند، ده‌ها

یادداشت و مقاله توهین‌آمیز و تخریبی نگارند. روز پس از سخنرانی ایشان در خطبه‌های پیش از نماز جمعه تهران، روزی بود که بر اساس رویه متداول، می‌باید انتظار آغاز دور جدیدی از تهاجمات رسانه‌ای و سیاسی را از طرف نیروهای اصلاح طلب داشت. در همین زمان بود که رهبر معظم انقلاب اسلامی، به «دفاع قاطع و صریح» از جناب علامه پرداختند و به دفعات، جملات و عبارتی را درباره ایشان فرمودند که هر گونه شک و تردیدی را فرو می‌نشانند و «حقانیت» تفکر و راه و رویه ایشان را نمایان می‌سازد. رهبر معظم انقلاب درباره جنگ روانی و رسانه‌ای روزنامه‌های زنجیره‌ای بر ضد علامه مصباح گفته‌اند:

یکی از عواملی که این وحدت املی [را] خدشه‌دار می‌کند، مفاهیم مشتبه‌ای است که دائماً در فضای ذهنی مردم پرتاب می‌شود. هر کس هم به گونه‌ای معنا می‌کند؛ یک عده از این طرف، یک عده از آن طرف؛ جنجال و اختلاف غیر لازم درست می‌شود! [...] آیا خشونت بد است یا خوب؟ جواب این است که [...] خشونت قانونی، خوب و لازم است؛ اما خشونت غیر قانونی، بد و زشت و جنایت است. طرح این گونه مطالب را به صورت یک مسئله روز در آورده‌اند. مسئله روز هم که تمام شدنی نیست. مرتب از این نقل می‌کنند، از آن نقل می‌کنند؛ حرف‌های بعضی از بزرگان را تحریف می‌کنند، برای این که بتوانند جو متشنجی در کشور

درست کنند. [...] آنجایی که قانون خشونت را نسبت به کسی بخواهد، البته خشونت اعمال خواهد شد. قانون هم قانون است؛ قانون یک امر پنهانی نیست. آن روزی که پیامبر دستور داد آن افراد را ترور کنند، در گوش کسی نگفت. علناً گفت هر کس هند را پیدا کرد، او را بکشد. هر کس فلان بن فلان را پیدا کرد، او را بکشد. امام رضوان الله علیه گفت هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد، او را بکشد. امروز هم رهبری اگر بر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت. مخفیانه و در گوشی نیست.^۱

ایشان در موضع گیری دیگری تصریح کردند که همه دلسوزان معارف اسلامی، بایستی از اعماق دل، قدردان ایشان باشند:

این هجوم های تبلیغاتی را که به شخصیت های برجسته، به انسان های والا و با اخلاق برجسته می کنند، اینها همه اش نشان دهنده اهداف و نیات دشمن است. یک نفر مثل جناب آقای مصباح که حقیقتاً این شخصیت عزیز، جزو شخصیت هایی است که همه دلسوزان اسلام و معارف اسلامی از اعماق دل بایستی قدردان و سپاسگزار این مرد عزیز باشند، مورد هجوم تبلیغاتی قرار می گیرند [...] حرف رسا و نافذ، منطق قوی و مستحکم هر جایی که باشد، آنجا را دشمن زود تشخیص می دهد، چون حساب گر است. دشمن آنجا را خوب می شناسد و به مقابله اش می آید. با مرحوم شهید مطهری هم همین جوری برخورد کردند.^۲

عطاء الله مهاجرانی، وزیر وقت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در واکنش به انتقادات علامه مصباح از این وزارت خانه، جناب علامه را به مناظره فراخواند اما اندکی بعد، عقب نشینی کرد و گفته خود را پس گرفت. در حالی که محمد خاتمی به صورت تلویحی، ایشان را «تئوریسین خشونت» لقب داده بود، علامه مصباح، مخالفان خود را به «مناظره تلویزیونی زنده» فراخواند؛ همان پیشنهادی که هیچ گاه از سوی عبدالکریم سروش پذیرفته نشد. حجت الاسلام حجتی کرمانی که در روزنامه اصلاح طلب اطلاعات، یادداشت و مقاله می نوشت، نخستین فردی بود که به این پیشنهاد، پاسخ مثبت داد، اما او هم قید «زنده» بودن را از «مناظره تلویزیونی» زدود و به چنین شرطی، حاضر به

۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان، پرتو سخن، ۱۳۷۹/۹/۲، ص ۱۲.





مطبوعات زنجیره‌ای که به خوبی دریافت‌شده بودند روشنگری‌های آیت‌الله مصباح، مانع بازدارنده بزرگی در مقابل پیشروی فکری و اجتماعی آنها پدید آورده، بخش وسیعی از توان رسانه‌ای خویش را مصروف «ترور شخصیت» ایشان کردند؛ به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت در طول دوران حاکمیت اصلاح‌طلبان، هیچ شخصیتی همچون ایشان، کم‌ا و کیفاً، این اندازه مورد هجوم و حمله رسانه‌ها و چهره‌های اصلاح‌طلب قرار نگرفت

مناظره شد. سرانجام، این مناظره به صورت ضبط‌شده و در چهار قسمت از تلویزیون پخش شد و «فقر و عجز تئوریک» جریان اصلاح‌طلبی سکولار^۱ در مقابل استدلال‌های قوی و غنی و اندیشه متقن و منطقی جناب علامه، به نمایش عمومی درآمد. در این مناظره که در شهریور سال ۱۳۷۸ برگزار شد، حتی کرمانی در برابر مشی تئوریک و منطقی علامه مصباح، تلاش کرد تا با توسل به «کلی‌گویی»، «شعرخوانی»، «نام بردن از چهره‌های سیاسی» و «جنبه روزمره بخشیدن به یک بحث علمی»، از

زیر بار سنگین اشکالات و معضلات نظری و ایدئولوژیک مطرح‌شده توسط جناب علامه، شانه خالی کند و بحث را به انحراف و حاشیه بکشاند، اما علامه مصباح با ضربات متوالی و محاسبه‌شده منطقی، حریف را «ناکام» نهاد و وادار به «عقب‌نشینی» کرد. این شکست تئوریک، با «تغافل رسانه‌ای» اصلاح‌طلبان مواجه شد تا این که در بهمن همین سال، یک روزنامه اصلاح‌طلب با انتشار کاریکاتور موهنی از علامه مصباح، انتقام جریان اصلاحات را از ایشان گرفت و کینه عمیق آنها را از ایشان، آشکار ساخت. در واکنش به این اقدام بی‌سابقه، تجمع بزرگی در مسجد اعظم قم شکل گرفت که در آن، افزون بر طلاب، جمعی از «مراجع» و «علمای تراز اول» حوزه نیز حضور داشتند: آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله حسن‌زاده آملی، آیت‌الله استادی، آیت‌الله علوی گرگانی و... از این دست بودند. این تحصن با پیام شفاهی مقام معظم رهبری در حالی پایان یافت که محمد خاتمی، همچنان بر مواضع خود پای می‌فشرد و از مهاجرانی حمایت می‌کرد.

علامه مصباح، تا آخرین روزهای حاکمیت اصلاح‌طلبان، در مقابل کج‌اندیشی‌ها و کج‌روی‌های اصلاح‌طلبان، «سکوت» اختیار نکرد و پروژه «روشنگری» اش را

وانگذاشت.^۱ در همین دوره، در حالی که بسیاری از افراد، ایشان را از وارد شدن در مسائل سیاسی و اجتماعی روزمره نهی می‌کردند و چنین رویکردی را معارض با شخصیت علمی و حوزوی ایشان می‌شمردند، مقام معظم رهبری، این خصیصه بیانی و محتوایی ایشان را یک فضیلت و هنر دانستند:

ما از خدا بسیار سپاسگزاریم به خاطر توفیقاتی که به شما داده، بسیار متشکریم از خدای متعال به خاطر شما. [...] این پرداخت منطقی که شما دارید، مبارک است. رنگ کاربردی، تحقیقات کاربردی، رنگ روز، رنگ نیاز زمان، این که انسان هم دچار تکرار و حرف‌های گفته‌شده و سست نشود، حرف منطقی و قوی بزند و هم مته‌ای از آن نیازهای روز و مسائل رایج سیاسی و غیر سیاسی و فرهنگی - سیاسی در آن وجود داشته باشد، این خیلی خوب است، پرداخت خوبی است. این جور سیاحت مطلب، خودش یک هنر است.^۲

رهبر فرزانه انقلاب، درباره کتاب *آذرخشی/از آسمان کریلا* که متضمن بر اشارات و تصریحاتی نسبت به کج‌اندیشی‌های اصلاح‌طلبان سکولار بود، باز هم از خصوصیت

۱. در این مقطع، دو شبهه جدی درباره ایشان مطرح می‌شد. یکی این که گفته می‌شد ایشان به نسل جوان بدبین است و آنها را متهم به انحراف و لابی‌گری می‌کند. این ادعا صحیح نیست، چرا که: الف. استاد هیچ‌گاه جوانان را افرادی «منحرف» و «بی‌دین» ندانسته‌اند بلکه از آنجا که جوانان را سرمایه اسلام و انقلاب می‌شمردند و برای آنها ارزش بسیاری قائل هستند، همواره نسبت به خطر تأثیر گذاری شبهات اعتقادی روشنفکران سکولار بر جوانان، احتمال انحراف آنها در اثر سیاست‌های لیبرالیستی و اباحی‌گرانه دولت اصلاحات هشدار داده‌اند. این مطلب به معنی حساسیت‌مندی ایشان در قبال سلامت معنوی و اخلاقی و سعادت اخروی نسل جوان است، نه فاسق و منحرف شمردن‌شان.

ب. با وجود تبلیغات دروغین هشت‌ساله مدعیان اصلاح‌طلبی بر ضد این عالم راستین، روابط نسل جوان با ایشان، سرشار از عواطف و صمیمیت است؛ به گونه‌ای که جوانان در برنامه‌های طرح و ولایت و محافل عمومی، به صورت گسترده از ایشان استقبال می‌کنند و به ایشان مهر می‌ورزند. نسل جوان فرهیخته و با بصیرت، «دلسوزی» و «دوراندیشی» جناب استاد را باور دارد و اندازها و هشدارهای ایشان را به منزله آینه واقعیت‌نما می‌انگارد. دیگر این که گفته می‌شد که ایشان با «جمهوریت» مخالفت دارد و تنها بر «اسلامیت» نظام تکیه می‌کند، حال آن که حقیقت این نیست، بلکه:

الف. استاد مصباح در کدام یک از آثار مکتوب یا سخنرانی‌های خود منکر «جمهوریت» شده‌اند؟! تفکر سیاسی ایشان از اوایل دهه شصت تاکنون، مضبوط و مکتوب است: حقوق و سیاست در قرآن، حکومت اسلامی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، نظریه سیاسی اسلام، نظریه حقوقی اسلام، انقلاب اسلامی، جهشی در فرآیند سیاسی جهان و... از جمله عمده‌ترین آثار سیاسی ایشان است. در هیچ کدام از این کتاب‌ها، ایشان مدعی «نفی جمهوریت» نشده‌اند.

ب. بحث استاد مصباح درباره «جمهوریت» مربوط به تفکیک «مشروعیت» از «مقبولیت» است؛ بدین معنی که ایشان معتقدند مشروعیت حکومت اسلامی ناشی از «خداوند» است و مقبولیت آن ناشی از «مردم». این نظر به معنی انکار و نفی «جمهوریت» نیست.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با علامه محمدتقی مصباح در منزل ایشان، ۱۳۷۹/۴/۴، مصباح دوستان، ص ۹۱۹.





«به‌روز بودن مطالب» تقدیر کردند و گفتند فرد دیگری نمی‌تواند به این خوبی از عهده بحث برآید:

بنده این کتاب مربوط به عاشورا / آذرخشی / آسمان کربلا، تقریباً همه‌اش را خواندم. مطالبی است لازم، نمی‌شود گفت مفید، بالاتر از مفید [است]. مطالب ضروری و لازم است. از آن مطالبی هم است که مخاطب را عصبانی می‌کند. یک وقتی یک مطلبی است که حالا آخنثی است [، یک وقت هم یک مطلبی است که حقیقتاً عصبانی می‌شوند و برمی‌خیزند. این کتاب از این نوع بود. این طور باز کردن قضایای عاشورا، به روز کردن این قضایا خیلی مفید است. در این هفت، هشت جلسه، بعضی از مطالب، مطالبی است که غیر از شما شاید کس دیگری نتواند، حداقل این طور نمی‌تواند، اصلش را هم حل کنیم، لاقلاً این است که به این خوبی نمی‌تواند [از عهده بحث برآید].^۱

۸. امدادهای غیبی بر خاسته از دعای صالحان

اگرچه در جامعه‌شناسی سکولار غربی، تنها متغیرها و علل محسوس و تجربه‌پذیر در تبیین‌های اجتماعی جای دارند، اما تفکر اسلامی به ما می‌آموزد که عوامل مؤثر بر تحولات و تغییرات اجتماعی تنها در قلمرو امور مادی و محسوس، محبوس و محدود نیستند، بلکه تدبیرها و تصرف‌هایی از ناحیه عوامل غیبی نیز در کار است و مؤثر می‌افتد که از آنها به «سنت‌های الهی» تعبیر می‌شود. این سنت‌ها هم بعد فردی دارند و هم بعد اجتماعی. در قرآن کریم و روایات اسلامی، بارها از تأثیرگذاری عوامل روحی و معنوی در زندگی فردی و اجتماعی سخن به میان آمده است.^۲ بنابراین، از نظر جهان‌بینی اسلامی به هیچ‌روی نمی‌توان این سنخ از روابط علی و معلولی را به این دلیل که در چهار چوب حس و تجربه نمی‌گنجند، انکار کرد. «دعا» یکی از این گونه علل است که «جلوی جریان‌هایی را می‌گیرد و یا جریان‌هایی به وجود می‌آورد».^۳

تشدید مفاسد اخلاقی و انحرافات فکری در دوران اصلاح‌طلبان که از سیاست‌های آنها ناشی می‌شد، دعای متضرعانه بسیاری از قشرهای متدین و علمای راستین را به همراه داشت که خواستار تغییر وضع نامطلوب موجود بودند. آنها می‌دانستند که تداوم یافتن

۱. همان.

۲. مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (۳): وحی و نبوت، تهران، صدرا، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۸۷.

اصلاح طلبان در ذیل عنوان «تعهدزدایی» و «ایدئولوژی زدایی» از فرهنگ و علم و هنر، و اشاعه «هنر مستقل» و «فرهنگ آزاد» و «دموکراسی اجتماعی» آسیب‌های عمده‌ای به هویت دینی و اسلامی جامعه ایرانی وارد کردند و فضای فرهنگی جامعه را دست‌خوش «سکولاریزاسیون دولتی» نمودند

حضور اصلاح‌طلبان در نظام سیاسی، انقلاب اسلامی و جامعه ایران را از مسیری که امام خمینی (ره) برای آن ترسیم کرده بود، منحرف می‌ساخت و به بیراهه فرهنگ و ارزش‌های غربی می‌افکند. در این مقطع، مصادیق متعددی از دعاها و نذورات مشاهده شدند که شاید از نظر میزان خلوص و گستره کمی، تنها با مقطع پیروزی انقلاب اسلامی یا دفاع مقدس قابل مقایسه باشند.

جمع‌بندی

از دوران مشروطیت به این سو، بسیاری از کشمکش‌های اجتماعی جامعه ایران را می‌توان در چهارچوب جدال و ستیز «سنت» و «مدرنیته» فهم کرد و توضیح داد. دست‌کم، این چهارچوب می‌تواند بخش‌های مهمی از برخی از کشمکش‌های اجتماعی جامعه ایران را برای پژوهشگر اجتماعی، روشن و موجه سازد. خروج اصلاح‌طلبان از مدار فکری و ایدئولوژیک انقلاب اسلامی و کشمکش چند لایه آنها با هویت اصیل این انقلاب نیز با تکیه بر چهارچوب تضاد «سنت» و «مدرنیته» قابل درک و فهم است. تمام تلاش‌های سیاسی آنها معطوف به این امر بود که جامعه ایرانی و حاکمیت سیاسی آن را نیز به سوی مدرنیسم سوق دهند. البته آنها به خوبی می‌دانستند که قادر به زدودن «سنت» از جامعه ایران نیستند؛ از این رو، در راستای بازخوانی و بازتفسیر «سنت» در بستر تفکر مدرن و لیبرال پرداختند. آنها سعی کردند با عنوان «تعدد قرائت‌ها از دین»، حضور یک قرائت و تلقی لیبرالیستی از اسلام را توجیه و تثبیت کنند.

شکست سیاسی و اجتماعی اصلاح‌طلبان ناشی از این واقعیت بود که آنها جامعه غربی را «جامعه معیار» قلمداد و تحولات جامعه ایرانی را در چهارچوب آن، فهم و تفسیر می‌کردند. در واقع، مشکل آنها یک مشکل «نظری» بود و در «غرب‌زدگی» آنها ریشه داشت. هویت فکری اصلاح‌طلبان به شدت متأثر از «علوم انسانی سکولار» بود، از فلسفه غربی تا علوم اجتماعی غربی، ذهنیت جمعی حاملان اصلی اصلاحات را به تسخیر خود درآورده بود. اصلاح‌طلبان، همواره از زاویه همین «علوم انسانی سکولار» به جامعه ایرانی می‌نگریستند و برای پیشرفت آن، توصیه و تجویز می‌کردند. آنها جامعه





در مقابل سیاست و عملکرد اصلاح‌طلبان، نیروها و گروه‌های انقلابی متعددی از خود واکنش نشان دادند و تلاش کردند تا از هویت و اصالت انقلاب اسلامی، صیانت کنند. همین واکنش‌ها خود یکی از علل افول اصلاح‌طلبان به شمار می‌آید

ایرانی را در مسیر گذار از «سنت» به «مدرنیته» تصور می‌نمودند و این جامعه «در حال گذار» را با جامعه مدرن غربی، می‌سنجیدند و ارزیابی می‌کردند؛ حال آن‌که «علوم انسانی سکولار» که محصول تفکر مدرن است، چیزی جز تفسیرها و تجویزهایی در چهارچوب مدرنیته نیست و نمی‌تواند کل تاریخ و جوامع بشری را به زیر سلطه و سیطره خود بکشانند. حرکت تاریخ،

یک حرکت جبری و قهری از «سنت» به «مدرنیته» نیست و آنچه در غرب رخ داده، نباید صورت آرمانی تحولات و حرکت تمام جوامع انسانی انگاشته شود. اساساً انقلاب اسلامی ایران به روشنی نشان داد که جامعه ایرانی نه تنها به سوی «مدرنیته» پیش نمی‌رود، بلکه در سویی مخالف با آن در حرکت است. انقلاب اسلامی ایران، کلیت غرب را نادیده انگاشت و در میان «سنت غربی» و «مدرنیته غربی»، راه سومی را برگزید که از تاریخ و فرهنگ دینی خودش برمی‌آمد. این راه سوم، «جامعه‌پردازی دینی» بود که نه با «سنت غربی» مطابقت داشت و نه با «مدرنیته غربی» مشابه بود. جالب است که با وجود این، بسیاری از اصلاح‌طلبان همواره در صدد تفسیر و توجیه انقلاب اسلامی با منطق مدرنیته بودند؛ یعنی همان منطقی که این انقلاب آن را نپذیرفت، بلکه در مقابل آن، صف‌آرایی معرفتی و فکری کرد و آن را به چالش طلبید:

در دوم خرداد ۷۶ این تئوری‌ها [تئوری‌های نوسازی] سربر آورد از درون مجموعه‌های انقلاب به وسیله یک عده‌ای که در سال‌های قبل، از قدرت کنار زده شده بودند، [آنها] به جای این که در چهارچوب کشور خود، بیایند و انتقاد کنند به این تئوری‌ها روی آوردند! [...] گفتند که، دویست سال است دنبال دموکراسی می‌رویم؛ یعنی در انقلاب مشروطه، در نهضت ملی شدن صنعت نفت و حتی در ۱۵ خرداد، دنبال دموکراسی بودیم؛ آن هم از نوع سکولارش!^۱

خوشبختانه باید گفت انقلاب اسلامی از گردنه‌های دشوار عبور کرده و انتخابات سال ۱۳۸۴ به خوبی نشان داد که دو گفتمان غرب‌گرا نتوانستند جامعه ایران را در مسیر دیگری قرار دهند:

۱. حسین کچوئیان، همان، ص ۱۹.



در این کشور [ایران] هنوز انقلاب سال ۱۳۵۷ فراموش نشده است. این انتخابات نشان می‌دهد که انقلاب ایران پس از گذر از دوره‌ای بیست‌ساله، هرگز وارد فاز «تجدیدنظر» نشده بلکه در عمل، انقباضی بیست‌ساله را پشت سر گذاشته و اکنون بار دیگر در دوران جهش به سر می‌برد، یعنی عرض اندام دوباره روح ستیزه‌جویی و مساوات‌طلبی که به فشارهای خارجی و یا نخبگان واقعی نمی‌نهد.^۱

تا حدود زیادی می‌توان ادعا کرد که گفتمان‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی، در تقابل با یکدیگر شکل گرفتند؛ یعنی هر گفتمان از متن ضعف‌ها و کاستی‌های گفتمان قبلی سربرآورد و موفق به جذب آرای عمومی شد. بنابراین، می‌توان به وجود فرعی رابطه زنجیره‌ای و علی میان این گفتمان قائل بود. «گفتمان سازندگی» در نقطه مقابل «گفتمان دولت‌گرایی» شکل گرفت، «گفتمان اصلاحات» بر شانه نقایص و اشتباهات «گفتمان سازندگی» سوار شد؛ و «گفتمان عدالت‌خواهی» از طریق اظهار ضدیت با دو گفتمان پیشین و تولید مفاهیم و دال‌های نقیض رویه آنها، کامیاب شد و به قدرت سیاسی دست یافت. این سلسله و زنجیره مبتنی بر «نقد» و «نفی»، «ضدیت» و «تقابل» بسیار درس‌آموز است که در مجال مناسب باید به آن پرداخت.

۱. فرد هالیدی، همان، ص ۳۰.